

همچنین معن از گفتهٔ مالک ما را خبر داد که می‌گفته است خود می‌دیدم که * عامر بن عبدالله روز هفدهم ماه روزهٔ وصال می‌گرفت یعنی آن روز را که به شب می‌رساند در آن شب هم هیچ چیز نمی‌چشید تا فردا غروب بدین گونه دو روز و یک شب چیزی نمی‌خورد.

معن از گفتهٔ مالک خبر داد که می‌گفته است * عامر بن عبدالله را دیدم که در حال دعا کردن دستهایش را خمیده می‌داشت.

علی بن عبدالله بن جعفر ما را خبر داد و گفت سفیان برای ما نقل کرد که مردم می‌گویند * عامر بن عبدالله با پرداخت شش خون‌بها - یعنی پرداخت خون‌بهای شش قتل غیر عمد که مرتکب شدگان توان پرداخت آن را نداشته‌اند - خود را از خداوند خریده است.

مصعب از سفیان ما را خبر داد که می‌گفته است * عامر بن عبدالله را دیده است که وقوف خود را به هنگام رمی جمرات طول می‌داده است.
عامر بن عبدالله محدثی امین و مورد اعتماد بوده و او را احادیث اندکی است.

محمد بن جعفر بن زبیر

ابن عوام بن خویلد. مادرش کنیز بوده است. محمد بن جعفر پسری به نام ابراهیم و دختری به نام زینب داشته و مادرشان کنیزی بوده است.

محمد بن اسحاق از محمد بن جعفر روایت نقل کرده است، همچنین ابن جریر و ولید بن کثیر هم از او روایت کرده‌اند. محمد بن جعفر مردی عالم بوده و احادیثی از او نقل شده است.

نُبَیْه بن وَهَب

ابن عثمان بن ابی طلحة بن عبدالعزی بن عثمان بن عبدالدار بن قُصَی. مادرش سُعدی دختر زید بن مُلَیص از خاندان مازن بن مالک بن بن عمرو بن تمیم است. زید بن مُلَیص به روز جنگ بدر همراه گروهی دیگر از مشرکان اسیر شد. نُبَیْه بن وهب این فرزندان را داشته است:

وَهَب، عبدالله، عبدالرحمان، عُمَر و دُو دختر به نامهای ام سلمه و اُم جمیل که مادرشان اُم جمیل دختر شیبۀ بن عثمان بن ابی طلحه بوده است. با آنکه نُبیه از نافع برده آزاد کرده و وابسته ابن عمر بزرگتر نبوده است نافع از او گاهی روایت نقل کرده است.

نُبیه در فتنه ولید بن یزید بن عبدالملک^۱ در گذشته است. او محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده ولی احادیث او همگی پسندیده است.

عبدالرحمان بن مسور بن مخزومه

ابن نوفل بن اُهیّب بن عبدمناف بن زهرة. مادرش اُمّةالله دختر شرحبیل بن حسنة کندی است. عبدالرحمان بن مسور این فرزندان را آورده است: عبدالله و میمونه که مادرشان دختر زیاد بن عبدالله بن مالک بن بُجیر بن هِزَم بن رُوَیبه از خاندان هلال بن عامر است. و ابوبکر که مردی شاعر بوده و شرحبیل و ربیعة و جعفر که از کنیزان متولد شده اند.

کنیه عبدالرحمان، ابومسور بوده و به سال نود هجری به روزگار خلافت ولید بن عبدالملک در گذشته و مردی کم حدیث بوده است.

سَلْمَة بن عُمَر بن ابی سَلْمَة

ابن عبدالاسد بن هلال بن عبدالله بن عمر بن مخزوم. مادرش مُلَیْکَة دختر رفاعه بن عبدالمنذر بن زُئْبَر بن زید بن اُمیّة بن زید بن مالک بن عوف بن عمرو بن عوف است. سلمة بن عمر این فرزندان را آورده است: عبدالله و عُمَر و دختری به نام اسماء که عروة بن زبیر بن عَوّام او را به همسری گرفت و مادرشان حفصه دختر عبیدالله بن عمر بن خطاب است و مادر حفصه اسماء دختر زید بن خطاب است.

۱. ولید بن یزید بن عبدالملک که به خلیفه فاسق مشهور است، به قصد باده گساری بر بام کعبه آهنگ حجاز کرد. مردم بر او خروج و قیام کردند و او در جمادی الاخره سال یکصد و بیست و شش کشته شد. برای آگاهی بیشتر به سیوطی، تاریخ الخلفاء، چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید، مصر، ۱۳۸۹ ق، ص ۲۵۰ مراجعه فرمایید - م.

مُطَلِّبُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ

ابن مطلب بن حنطب بن حارث بن عبید بن عمر بن مخزوم. مادرش ام ابان دختر حکم بن ابی العاص بن اُمیة است. مطلب بن عبدالله این فرزندان را آورده است: حکیم که مادرش سیده دختر جابر بن اسود بن عوف زُهری است. سلیمان و عبدالعزیز که به روزگار حکومت منصور عباسی عهده دار قضاوت مدینه بوده است و فضل و حارث و دختری به نام اُم عبدالله ملک که مادرشان ام الفضل دختر کلب بن حزن بن معاویة بن خفاجة بن عمرو بن عَقِیل بن کعب بوده است. و علی که مادرش فاخته دختر عبدالله بن حارث بن عبدالله بن حُصَین ذوالغصه حارثی بوده است. و دختری به نام قریبة که مادرش ام قاسم دختر وَهَب بن یُسر بن عامر بن مالک بن جعفر بن کلاب بوده است.

مطلب بن عبدالله را احادیث بسیاری است ولی چون احادیث خود را بیشتر به صورت مرسل - بدون آوردن سلسله سند - از حضرت ختمی مرتبت نقل کرده است و خودش هم دیدار با آن حضرت نداشته است به احادیث او استناد نمی شود و عموم اصحاب او هم همین گونه بوده اند.

مُهاجر بن عِکْرَمَة

ابن مُهاجر بن عبدالله بن ابی اُمیة بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم. او همان کسی است که یحیی بن ابی کثیر از قول او از گفته ابوبکر بن عبدالرحمان بن حارث بن هشام نقل می کند که حضرت ختمی مرتبت فرموده اند: در مورد هیچ شخص مسلمانی که به خدا و روز رستخیز ایمان دارد روانیست که به او بیش از ده ضربه تازیانه زده شود مگر در مورد حد - گناهان.

حَفْصُ بْنُ عَاصِمَةَ

ابن عمر بن خطّاب بن نُفَیل بن عبدالعزیز بن ریحان بن عبدالله بن قرط بن رزاح بن عدی بن

کعب. مادرش سیده دختر عمیره بن خراش از خاندان محارب بن حفصه است. حفص بن عاصم این فرزندان را آورده است: عمر و رباح که نام اصلی او عیسی است و أمّ عاصم و أمّ جمیل که مادرشان میمونه دختر داود بن کلب بن أساف بن عتبة بن عمرو بن خدیج بن عامر بن جشم بن حارث بن خزرج بوده است. محمد بن سعد گوید عیسی پسر حفص برای ما نقل کرد که خود دیدم * پدرم جامعه خرمی پوشد.

برادرش، عبیدالله بن عاصم بن عمر خطاب

مادرش عایشه دختر مطیع بن اسود بن حارثه از خاندان عدی بن کعب است. عبیدالله بن عاصم این فرزندان را آورده است: عبدالله که مادرش کنیزی است. عاصم و اُبیّة که مادرشان ام سلمه دختر عبدالله بن ابی احمد بن جحش بن رثاب از خاندان اسد است.

عبدالحمید بن عبدالرحمان

ابن زید بن خطاب بن نفیل بن عبدالعزی بن رباح بن عبدالله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب است. مادرش میمونه دختر بشر بن معاویه بن ثور بن عبادة بن بگاء از خاندان عامر بن صعصعه است. عبدالحمید بن عبدالرحمان این فرزندان را آورده است: ابراهیم که مادرش یزید بن اصم از خاندان بگاء است. و محمد و عمر و زید و عبدالرحمان اکبر و عبدالکبیر که فرماندهی سپاه جنگهای تابستانی را بر عهده داشته است و مادران ایشان کنیز بوده‌اند و عبدالرحمان اصغر دختر حارث بن عبدالله بن ابی ربیعة بن مغیره مخزومی است. عمر بن عبدالعزیز، عبدالرحمان را به حکومت عراق گماشت و ابوالزناد را همراه او گسیل داشت که دبیر او درباره خراج باشد.

نفیل بن هشام

ابن زید بن سعید بن زید سعید بن عمرو بن نفیل بن عبدالعزی بن رباح بن عبدالله بن قرط بن

رزاح بن عدی بن کعب. مادرش ام حبیب دختر عبدالله بن قارظ از بنی کنانه است که همپیمانان بنی زهره بوده‌اند. نُفیل پسری به نام هشام داشته است و مادرش دختر اسود بن زید بن عمرو بن نفیل بوده است.

عمرو بن شعيب

ابن محمد بن عبدالله بن عمرو بن عاص بن وائل بن هشام بن سُعَید بن سهم بن عمرو بن هُصَیص بن کعب. مادرش حبیبه دختر مُرّة بن عمرو بن عبدالله بن عُمیر بن اُهیّب جُمَحِی است. عمرو بن شعيب این فرزندان را آورده است: عبدالله که مادرش رمله دختر عبدالله بن مطلب بن ابی وداعة بن صُبَیْره سهمی است، و ابراهیم که مادرش ام عاصم دختر عمر بن عاصم از قبیله ثقیف است، و عبدالرحمان که از کنیزی متولد شده است.

وکیع بن جراح از داود بن قیس ما را خبر داد که می‌گفته است * کنیه عمرو بن شعيب، ابو ابراهیم بوده است.

محمد بن عمر واقدی از مالک بن انس ما را خبر داد که می‌گفته است * عمرو بن شعيب را دیدم میان نماز ظهر و عصر مدت درازی نماز می‌گزارد.

معلی بن اسد ما را خبر داد و گفت عبدالعزیز بن مختار، از حبیب معلم برای ما نقل کرد که می‌گفته است * عمرو بن شعيب مرا گفت پدرش به هنگام مرگش برای مادرش بیست هزار درم مقرر داشته است.

عَمْرُ بن شعيب

ابن محمد بن عبدالله بن عمرو بن عاص. برادر پدر و مادری عمرو است. او را نسلی باقی نمانده است. و گاه از او روایت نقل شده است.

گوید یزید بن هارون، از گفته عبدالملک بن قدامة جُمَحِی ما را خبر داد و گفت عمر بن شعيب در شام، از گفته پدرش، از پدر بزرگش عبدالله بن عمرو برای ما نقل کرد که می‌گفته است * مادرش که دختر مُنْبه بن حجاج بوده است کنیزی - اسیر شده در جنگ - بوده که او را به پیامبر (ص) هدیه کرده بودند و او نسبت به آن حضرت مهربانی می‌کرد.

پیامبر (ص) روزی به دیدن او آمدند و توشه‌ای برایش آوردند و پرسیدند ای ام‌عبدالله چگونه‌ای؟^۱

برادرشان، شعیب بن شعیب

ابن محمد بن عبدالله بن عمرو بن عاص. مادرش کنیزی بوده است. شعیب بن شعیب پسرش داشته که در گذشته و نسلی از او باقی نمانده است. از شعیب بن شعیب گاهی روایت نقل شده است.

محمد بن عمرو بن عطاء اکبر

ابن عباس بن علقمة بن عبدالله بن ابی قیس بن عبود بن نصر بن مالک بن حِشَل بن عامر بن لُوءِی. مادرش ام‌کلثوم دختر عبدالله بن غیلان بن سلمه بن معتب بن مالک بن کعب از قبیلهٔ ثقیف است. کنیهٔ محمد بن عمرو، ابو عبدالله و دارای مردانگی و برازندگی بوده است و در مدینه گفته می‌شده است به سبب برازندگی و مردانگی و خرد و کمال خود به خلافت خواهد رسید. او، ابن عباس و جز او برخی دیگر از اصحاب پیامبر (ص) را دیده است. محمد بن عمرو بن عطاء به روزگار خلافت ولید بن یزید بن عبدالملک در گذشته است. محدثی مورد اعتماد بوده و او را احادیثی است.

ابوبکر بن محمد

ابن عمرو بن حزم بن زید بن لوزان بن عمرو بن عبدعوف بن غنم بن مالک بن نجار از تیرهٔ خزرج و از انصار است. مادرش کبشه دختر عبدالرحمان بن سعد بن زراره بن عدس از خاندان مالک بن نجار است. خاله‌اش عمره دختر عبدالرحمان است که از عایشه روایت کرده است. ابوبکر بن محمد این فرزندان را آورده است: محمد و عبدالله و عبدالرحمان که

۱. ظاهراً عبدالله بن عمرو با نقل این حدیث می‌خواسته است بگوید که تولد او و اینکه کنیه مادرش ام‌عبدالله خواهد شد به لطف گفتار و پیش‌بینی حضرت خنمی مرتبت بوده است.

مادرشان فاطمه دختر عماره بن حزم از خاندان مالک بن نجّار است. و دختری به نام
 أمّة الرحمان که از کنیزی متولد شده است. ضمناً ابوبکر نام این شخص است نه کنیه او.

یزید بن هارون از یحیی بن سعید ما را خبر داد که ضمن حدیثی می گفته است
 * ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم سرپرست قضای مدینه بوده است.

معن بن عیسی ما را خبر داد و گفت سعید بن مسلم برای ما نقل کرد که * خودش
 ابوبکر بن محمد بن محمد را به روزگاری که عمر بن عبدالعزیز از سوی ولید بن عبدالملک
 حاکم مدینه بوده دیده است که در مسجد مدینه قضاوت می کرده است.

معن بن عیسی ما را خبر داد و گفت مالک بن انس، از ربیعة بن عبدالرحمان برای ما
 نقل کرد که می گفته است * ابوبکر بن محمد را در مسجد مدینه دیده است که بر ستون
 نزدیک قبر مطهر تکیه می داده و داوری می کرده است و دو نگهبان هم همراهش بوده اند.
 محمد بن عمر واقدی می گوید: هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید ابوبکر
 بن محمد را به حکومت مدینه گماشت. ابوبکر بن محمد، پسر عموی خود ابوطوّالة بن
 عبدالله بن عبدالرحمان بن معمر بن حزم را به قضای مدینه منصوب کرد. خود ابوبکر بن
 محمد با مردم نماز می گزارد و کار ایشان را سرپرستی می کرد.

محمد بن سعد می گوید معن بن عیسی، از گفته ابوالغصن ما را خبر داد که می گفته
 است * هرگز ندیدم که ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم به هنگامی که بر منبر است شمشیر
 یا خود داشته باشد.

همچنین معن بن عیسی، از گفته ابوالغصن^۱ ما را خبر داد که می گفته است * ابوبکر
 بن محمد را می دیدم که روزهای عید و جمعه عمامه‌ای سپید می بندد و می دیدم هرگاه به
 منبر پیامبر (ص) می رفت نعلینهای خود را بیرون می آورد.

گوید اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس، از گفته ابوالغصن ما را خبر داد که می گفته
 * ابوبکر بن محمد را دیده است که موهای خود را با حنا و کتم رنگ می کرده است.

معن بن عیسی از گفته ابوالغصن ما را خبر داد که می گفته * بر دست راست ابوبکر بن
 محمد انگشتری زرین دیده که نگین آن یاقوت سرخ بوده است.

اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس از گفته ابوالغصن ما را خبر داد که می گفته * در

۱. ثابت بن فیس عفراری مدنی که به کنیه ابوالغصن مشهور است به سال ۱۶۸ در صد سالگی در گذشته است. درباره ارزش
 احادیث او گوناگون سخن گفته اند، به میزان الاعتدال، شماره ۱۳۷۱ مراجعه فرمایید.

انگشت دست راست ابوبکر بن محمد انگشتری دیده است که نگین آن یاقوتی به رنگ آسمان بوده است.^۱

عبدالله بن مسلمة بن قعنب حارثی ما را خبر داد و گفت عبدالعزیز بن محمد، از عمرو بن ابی عمرو، از عبدالله پسر ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم برای ما نقل کرد که پدرش می‌گفته است: * بیش از سه پارچه یک لخت بر من کفن مکنید.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید: ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم به سال یکصد و بیست و روزگار خلافت هشام بن عبدالملک و در هشتاد و چهار سالگی در مدینه در گذشته است. او محدثی مورد اعتماد و پر حدیث بوده است.

عاصم بن عمر بن قتادة

ابن نعمان بن زید بن عامر بن سواد بن کعب. این کعب همان ظفر بن خزرج بن عمرو است و این عمرو همان نبیت بن مالک بن اوس و از انصار است. مادر عاصم ام حارث دختر سنان بن عمرو بن طلق بن عمرو از خاندان سلامان بن سعد هذیم بن قضاة و از همپیمانان بنی ظفر است. کنیه عاصم ابو عمر است و او را نسلی باقی نمانده است.

عاصم از راویان علم و آگاه به سیره و جنگهای رسول خدا (ص) بوده است و محمد بن اسحاق و دانشمندان دیگری جز او از عاصم روایت نقل کرده‌اند. او مردی عالم و محدثی مورد اعتماد و پر حدیث بوده است.

عاصم بن عمر به روزگار خلافت عمر بن عبدالعزیز به سبب وامی که بر عهده‌اش آمده و مانده بود پیش او آمد. عمر بن عبدالعزیز وامش را پرداخت و فرمان داد که از آن پس به او یارانه پرداخت شود. و به او دستور داد در مسجد جامع دمشق بنشیند و برای مردم درباره جنگهای رسول خدا و مناقب بارانش سخن بگوید. گوید: مروان بن الحارث را خوش نمی‌داشتند و از آن باز می‌داشتند. عمر گفت: با این همه، بنشین و برای مردم بگو، عاصم چند گاهی چنان کرد و سپس به مدینه برگشت و همواره همان جا بود تا به سال یکصد و بیست و سه روزگار خلافت هشام بن عبدالملک در گذشت.^۲

۱. ظاهراً منظور از یاقوت آسمانی رنگ فیروزه است و ابوالعصن آن را یاقوت پنداشته است.

۲. برای آگاهی نسبی از بسیاری روایات عاصم در کتابهای سیره و معازی لطفاً به فهرست معازی واقدی مراجعه فرمایید.

يعقوب بن عمر بن قتاده

برادر پدر و مادری عاصم است. يعقوب بن عمر تنها دختری به نام أمّة الرحمان داشته است که او را رَبِيعُ بن عبدالرحمان بن ابی سعید خُدري به همسری گرفته است. نسل عاصم و يعقوب منقرض شده و کسی از ایشان باقی نمانده است و به طور کلی نسل عامر بن سواد از میان رفته‌اند و هیچ کس از ایشان نمانده است. يعقوب اندکی روایت نقل کرده و گاهی از او نقل روایت شده است.

عبدالرحمان بن عبدالله بن کعب

ابن مالک بن ابی کعب بن قین بن کعب بن سواد بن غنم بن کعب بن سلمه، از خاندان خزرج است. مادرش خالدة دختر عبدالله بن أنیس از خاندان بُرک بن وَبَره همپیمان بنی سلمه است. عبدالرحمان بن عبدالله این فرزندان را آورده است: محمد و أُبیّة که مادرشان خالدة دختر بن عبیدالله بن کعب بن مالک بن ابی کعب بن قین از خاندان بنی سلمه است. عبدالله و عبدالرحمان که مادرشان ام کوج دختر ثابت بن حارث بن ثابت بن حارثه از خاندان جدارة است و رَوْح که مادرش کنیزی بوده است.

کنیه عبدالرحمان بن عبدالله بن کعب، ابوالخطّاب یعنی همان کنیه عمویش عبدالرحمان بن کعب بوده است. زُهری گاهی از عبدالرحمان بن عبدالله بن کعب روایت نقل کرده است. عبدالرحمان مردی کم حدیث بوده و به روزگار خلافت هشام بن عبدالملک در مدینه درگذشته است. نسل او منقرض شده و کسی از آنان باز نمانده است.

واقد بن عمرو

ابن سعید بن معاذ بن نعمان بن امر و القیس بن زید بن عبدالاشهل بن جُشم بن حارث بن خزرج بن عمرو که همان نبیت بن مالک بن اوس بن حارثه بن ثعلبة بن عمرو بن عامر است. مادر واقد کنیز بوده است. واقد بن عمرو این فرزندان را آورده است: محمد، سعد، ابوبکر و

أم ابیہا کہ مادرشان ام کلثوم دختر سلمة بن عوف بن سلمة بن وقش بن زُرعة از خاندان عبدالاشهل و از تیره اوس انصار است.

نسل فرزندان واقد بن عمرو سپری شده و کسی از ایشان باز نمانده است. واقد محدثی مورد اعتماد بوده او را احادیثی است.

سعید بن عبدالرحمان بن حسان بن ثابت

ابن منذر بن حرام بن عمرو بن زید مناة بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار. مادرش کنیز است. سعید این فرزندان را آورده است: فَرَعَة و فاطمه که مادرشان کنیز بوده است. و دختری دیگر به نام عبدة که مادرش کنیز دیگری بوده است.

فرزندان حسان بن ثابت از میان رفته اند و هیچ کس از ایشان باز نمانده است. سعید بن عبدالرحمان مردی کم حدیث و شاعر بوده است.

محمد بن یحیی

ابن حبان بن مُنْقِد بن عمرو بن مالک بن خنساء بن مبدول بن عمرو بن غنم بن مازن بن نجار. مادرش أم العلاء دختر عباد بن سلکان بن سلامة بن وقش بن زُغبة بن زعوراء بن عبدالاشهل از تیره اوس انصار است. محمد بن یحیی این فرزندان را آورده است: سُکینه و فاطمه که مادرشان ام حارث دختر واسع بن حبان بن منقذ بن عمرو بن مالک بن خنساء بن عمرو بن غنم بن مازن بن نجار است. و بُرَیْکَة که مادرش مؤیسه دختر صالح بن خوات بن جُبَیر بن نعمان بن برک است. این بُرک همان امروالقیس بن ثعلبة بن عمرو بن عوف از تیره اوس انصار است.

کنیه محمد بن یحیی، ابو عبدالله بوده و به مال یکصد و بیست و یک هجری و به روزگار حکومت هشام بن عبدالملک در شهر مدینه در گذشته است و هفتاد و چهار ساله بوده است.

محمد بن عمر واقفی می گوید: محمد بن یحیی بن حبان در مسجد رسول خدا (ص) حلقه تدریس داشته و فتوا می داده است. او محدثی مورد اعتماد و بسیار حدیث بوده است.

او از طریق عموی خود یعنی واسع بن حبان و از طریق ابن محیریز از عبدالرحمان اعرج روایت نقل کرده است.

عبدالله بن عبدالرحمان

ابن حارث بن ابی صَعَصَعَة بن زید بن عوف بن مَبْدُول بن عمرو بن غنم بن مازن بن نَجَّار. مادرش ام الحارث دختر قیس بن ابی صعصعة بن زید بن عوف بن مَبْدُول است. عبدالله این فرزندان را آورده است: عبدالرحمان، محمد، قیس و ثُبَيْته که مادرشان نائله دختر حارث بن عبدالله بن کعب عمرو بن عوف بن مَبْدُول بن عمرو بن غنم بن مازن بن نَجَّار است. عبدالله بن عبدالرحمان گاهی از ابوسعید خدری روایت کرده است. مالک بن انس عبدالله را دیده و از او همچنین از دو پسرش محمد و عبدالرحمان روایت نقل کرده است.

محمد بن کعب بن حبان سلیم بن اسد قرظی

از همپیمانان تیره اوس انصار و کنیه اش ابو حمزه است.

وکیع بن جراح از محمد بن ابو حمید انصاری نقل می کند که * کنیه محمد بن کعب قرظی ابو حمزه بوده است. محمد بن ابو حمید، محمد بن کعب را دیده و از او حدیث شنیده است.

محمد بن سعد گوید محمد بن اسماعیل بن ابی فدیك، از عبیدالله بن عبدالرحمان بن موهب ما را خبر داد که * کنیه محمد بن کعب قرظی ابو حمزه بوده است. محمد بن سعد می گوید از سعید بن ابومریم، از نافع بن یزید مرا خبر دادند که می گفته است ابو صَخْر، از عبدالله بن مُعْتَب یا از مغیث بن ابی بردة، از پدرش، از پدر بزرگش برای من نقل کرد که می گفته است * از پیامبر (ص) شنیده ام که می فرمود: «به زودی از این دو قبیله کاهن مردی پدید خواهد آمد که قرآن را به گونه ای تدریس خواهد کرد که هیچ کس پس از او آن چنان تدریس نخواهد کرد».

نافع بن یزید می گوید، ربیعہ می گفت * ما عقیده داشتیم که آن شخص محمد بن کعب قرظی بوده است و مقصود از دو قبیله کاهن قریظَة و نضیر است.

برادر آن دو محمد بن عبید طنافسی^۱ گوید عبدالله بن حبیب بن ابی ثابت برای من نقل کرد که: «خودم محمد بن کعب قرظی را دیدم داستان می گفت. مردی گریست. محمد بن کعب برخاست و داستان خود را قطع کرد و گفت: این گریه کننده چه کسی بود؟ گفتند: از فلان گروه. گفت: گویا این داستان را خوش نداشت.

سعید بن سلیمان ما را خبر داد و گفت از ابومعشر شنیدم که می گفت که: «محمد بن کعب قرظی به سال یکصد و هشت در گذشته است، و از کس دیگری غیر از ابومعشر شنیدم که می گفت: محمد بن کعب در مسجدی سرگرم داستان سرایی بود، مسجد بر او و یارانش فرو ریخت و کشته شدند.^۲

محمد بن سعد می گوید ابونعیم فضل بن دکین هم می گفت که: «محمد بن کعب قرظی به سال یکصد و هشت در گذشته است ولی محمد بن عمر واقدی و دانشمندان دیگر بر خلاف آن دو می گویند که محمد بن کعب به سال یکصد و هفده یا یکصد و هیجده در گذشته است و خدا داناتر است.

محمد کعب قرظی مردی دانشمند و پارسا و پر حدیث بوده است. خدایش رحمت کند و از او خشنود باد.

عبدالله بن خراش کلبی

از ابوهریره و کعب روایت کرده است. بُکَیر بن مسمار و موسی بن عبیده ربذی و جز آن دو از او روایت کرده اند.

عبدالله بن دینار

ابن مُکرم اسلمی، او را احادیث اندکی است.

۱. مرجع ضمیر روشن نیست، شاید زائد باشد - م.
 ۲. محمد بن کعب قرظی و کعب الاحبار از کسانی هستند که در نقل و انتقال افسانه های اسرائیلی سهمی بسزا و چشمگیر داشته اند و بسیار داستان سرایی کرده اند.

ابوسلمة حضرمی

قارظ بن شیبہ

از خاندان لیث بن بکر بن عبدمناف بن کنانه، از همپیمانان خاندان زهرة بن کلاب است. به روزگار حکومت سلیمان بن عبدالملک بن مروان در مدینه در گذشته و کم حدیث بوده است.

عمر بن شیبہ

برادر قارظ است. او هم کم حدیث بوده است.

معاویة بن عبدالله

ابن بدر جهنی، دیر بازی است که در گذشته است. سن او بسیار بالا بوده و بسیاری از اصحاب حضرت ختمی مرتبت را دیده است.

بغجة بن عبدالله

ابن بدر جهنی برادر معاویه است و کم حدیث بوده است.

معاذ بن عبدالله

ابن خبیب جهنی، او دیر بازی است که در گذشته است. ابن عباس را دیده و از او روایت کرده است. معاذ کم حدیث بوده است.

اسماعیل بن عبدالرحمان

ابن ذؤیب از خاندان اسد بن خزیمه است. او از عبدالله بن عمر حدیث شنیده و عبدالله بن ابی نجیح و سعید بن خالد قارظی از او روایت کرده‌اند. اسماعیل محدثی مورد اعتماد است و او را احادیثی است.

محمد بن عبدالرحمان بن ذؤیب

برادر اسماعیل است. از او هم گاهی روایت شده است. او کم حدیث است و شهرتش به برادرش بوده است.

مُسلِم بن جُنْدُب هذلی

کنیه‌اش ابو عبدالله و از مشایخ بزرگ و سالخورده بوده است. او از عبدالله بن عمر و از اصحاب عمر و نیز از اسلم برده آزاد کرده عمر و جز او حدیث شنیده است. او به روزگار حکومت هشام بن عبدالملک در مدینه در گذشته است.

معن بن عیسی از گفته مالک بن انس ما را خبر داد که * عمر بن عبدالعزیز برای مُسلم بن جندب دو دینار مقرر تعیین کرد و پیش از آن بدون مقرر روزگار می‌گذراند - یا بدون مقرر قضاوت می‌کرد.

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت از عبدالرحمان بن زناد شنیدم که می‌گفت به سعید بن مسیب خبر رسید که مُسلم بن جندب گفته است * حج اکبر همان روز عید قربان است. سعید گفت: او عربی صحرائشین است که خونهای قربانی او را ترسانده است. محمد بن عمر واقدی می‌گوید: گاهی زید بن اسلم از مسلم بن جندب روایت کرده است.

نافع

برده آزاد کرده عبدالله بن عمر بن خطاب است. کنیه اش ابو عبدالله و از مردم ابرشهر^۱ بوده است که عبدالله بن عمر در جنگها او را به دست آورده است.

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت نافع بن ابی نعیم و اسماعیل بن ابراهیم بن عقیبة و ابومروان عبدالملک بن عبدالعزیز بن ابی فروة همگان برای من نقل کردند که * مجموعه احادیثی که نافع از ابن عمر شنیده بود در صحیفه ای نوشته بود و ما همان را پیش او می خواندیم و به او می گفتیم ای ابا عبدالله اینک که این صحیفه را پیش تو خواندیم اجازه داریم بگوییم نافع برای ما حدیث کرده است؟ گفت: آری.^۲

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت خودم از نافع بن ابی نعیم شنیدم که می گفت * اگر کسی به تو خبر داد که بر کسی از اهل دنیا نافع وابسته ابن عمر چیزی خوانده است باور مکن زیرا نافع ناتوان تر از این بود که چیزی را درست بخواند و اعراب کلمات را غلط می خواند.

عارم بن فضل از حماد بن زید، از عبیدالله ما را خبر داد که می گفته است * نافع چیزی را تفسیر نمی کرد.

محمد بن سعد می گوید از قول سفیان بن عیینه به من خبر دادند که می گفته است * اسماعیل می گفته کوشش می کردیم نافع را از غلط خواندن باز داریم و نمی پذیرفت. با این همه سفیان بن عیینة می گفته است کدام حدیث از حدیث نافع استوارتر است.

عارم بن فضل ما را خبر داد و گفت حماد بن زید، از گفته عبیدالله بن حفص برای ما نقل کرد که می گفته است * عمر بن عبدالعزیز، نافع را به مصر گسیل داشت که سستهای اسلامی را به آنان بیاموزد.

محمد بن عمر واقدی و جز او گفته اند که * نافع از ابن عمر و ابوهریره و ربیع دختر معوذ و صفیه دختر ابو عبید و از اسلم برده آزاد کرده و وابسته عمر بن خطاب روایت کرده است.

۱. ابرشهر، نام ناحیه نیشابور است که نیشابور کنونی هم همان جا قرار دارد. سابقه تاریخی آن به قرن سوم میلادی می رسد. برای آگاهی بیشتر به مقاله آقای علی بنه کن در دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۵۵۴ مراجعه فرمایید - م.
۲. ملاحظه می فرمایید صداقت و احتیاط راویان احادیث چگونه بوده است.

نافع محدثی مورد اعتماد و بسیار حدیث بوده است. او در مدینه به سال یکصد و هفده به روزگار خلافت هشام بن عبدالملک در گذشته است.

سعید بن ابی سعید مقبری

از وابستگان خاندان لیث بن بکر بن عبد مناف بن کنانه است. از سعد بن ابی وقاص و جبیر بن مطعم و ابو شریح کعبی و ابوهریره و ابوسعید خدری و ابن عمر و عبدالرحمان پسر ابوسعید خدری و سعید بن دینار و عروة بن زبیر و ابوسلمه بن عبدالرحمان و عبدالله بن رافع برده آزاد کرده و وابسته ام سلمه و عبید بن جریج، و عبدالله بن ابی قتاده و عبدالرحمان بن مهران و قعقاع بن حکیم و پدر خود و هم از برادر خود عبّاد بن ابی سعید روایت کرده است.

سعید بن ابی سعید محدثی مورد اعتماد و پُر حدیث بوده است ولی سالخورده شده و چهار سال پیش از مرگ گرفتار حواس پرتی شده است. او به سال یکصد و بیست و سه به روزگار حکومت هشام بن عبدالملک در مدینه در گذشته است.

عبدالله بن مقسم

او از ابن عمر و جابر بن عبدالله روایت کرده است.

ابوالولید عمر بن حکم

برده آزاد کرده و وابسته عمرو بن خراش است و از ابوهریره روایت کرده است.

ابووهب

برده آزاد کرده و وابسته ابوهریره است. مردی کم حدیث بوده و ابومعشر از او روایت کرده است.

صالح بن ابی صالح

کنیه اش ابو عبدالله و برده آزاده کرده توأمة است. این توأمة دختر امیه بن خلف جُمحی است، و چون دو خواهر در یک شکم بوده اند بر یکی نامی نهاده اند و دیگری را توأمة - همزاد، دو قلو - گفته اند. همین توأمة، ابو صالح پدر صالح را که نامش نبهان بوده آزاد کرده است.

صالح بن ابی صالح از مشایخ قدیمی است و گاهی از ابوهریره روایت کرده است. او تا سال یکصد و بیست و پنج زندگی کرده و در آن سال در گذشته است. او را احادیث اندکی است و خود محدثان را دیدم که حدیث او را پاس می دارند.

ابوعمر و بن حماس

برده آزاده کرده خاندان لیث بن عبدمناف بن کنانة است.

محمد بن عمر واقدی از گفته یعقوب بن محمد بن طحلاء، از قول پدرش ما را خبر داد که می گفته است: «ابوعمر و بن حماس مردی از خاندان لیث و کم حدیث و در عبادت سختکوش بوده و تمام شب را نماز می گزارد و چون شیفته نگریستن بر زنها بود دعا کرد تا خداوند چشم او را از میان ببرد و کور شد. آن گاه تاب کوری نیاورد و خدا را فرا خواند تا چشم او را باز گرداند. او در حالی که در مسجد نماز می گزارد سر خود را بلند کرد و قنديل را دید غلام خود را فرا خواند و گفت: این چیزی که می بینم چیست؟ گفت: قنديل است. گفت: آن دیگری چیست؟ و همه قنديلهای مسجد را دید و شمرد و آن گاه به شکرانه لطف خدا که دیده اش را برگردانده بود سر بر سجده نهاد.

گوید: پس از آن هر گاه زنی را می دید سر به زیر می افکند، او همه روز روزه می داشت و چون نماز مغرب را می گزارد به خانه اش می رفت و روزه می گشاد. گوید: به همین سبب سست و ناتوان می شد و چشمهایش بر هم می افتاد و می خوابید و بیشتر شبها شرکت در نماز جماعت عشا را از دست می داد.

سعید بن ابی هند

برده آزاد کرده و وابسته سمره بن جندب فزاری است و به سبب مخالفت سمره بن جندب با او، در شمار بنی ابجر قرار گرفته است و ابجر همان خدره بن عوف است.
سعید بن ابی هند را احادیث پسندیده‌ای است و در آغاز خلافت هشام بن عبدالملک در مدینه در گذشته است.

ابوجعفر قاری

نام او یزید و پسر قعقاع است. او برده و وابسته عبدالله بن عیاش بن ابی ربیعہ مخزومی است که عبدالله آزادش کرده است.

ابوجعفر، از ابوهریره و ابن عمر و جز آن دو روایت کرده و چون پیشوای مردم مدینه در قراءت بوده است به قاری مشهور شده است. او محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده و به روزگار خلافت مروان بن محمد در گذشته است.

ابراهیم بن عبدالله بن حنین

برده آزاد کرده و وابسته عباس بن عبدالمطلب بوده است. زهری از او روایت کرده است. ابراهیم محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده است.

عبدالله بن ابی سلمه

برده آزاد کرده و وابسته آل منکدر از خاندان تیم بن مره است. نام اصلی ابوسلمه دینار بوده است. عبدالله بن ابی سلمه دبیر ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم بود و ابوبکر بن محمد از سوی عمر بن عبدالعزیز حاکم مدینه بود. عبدالله بن ابی سلمه محدثی مورد اعتماد است و او را احادیثی است.

برادرش، یعقوب بن ابی سلمة

کینه او ابویوسف است. او همان ماجشون است که خودش و فرزندان و فرزندزادگانش همگی به همین لقب ماجشون معروف شده‌اند و میان ایشان مردانی فقیه و راوی حدیث و دانش بوده‌اند. یعقوب را احادیث اندکی است.

مسلم بن ابی حُرّة

برده آزاد کرده یکی از مردم مدینه است. او گاهی احادیثی را نقل می‌کرد که از ام سلمه همسر حضرت ختمی مرتبت شنیده است. ربیعة بن ابی عبدالرحمان از او روایت کرده است. مسلم مردی کم حدیث بوده است.

اسحاق بن یسار

برده آزاد کرده و وابسته قیس بن مخرمة بن مُطلب بن عبدمناف است. این اسحاق پدر محمد بن اسحاق مولف کتاب مغازی - سیره - است. از اسحاق بن یسار گاهی روایت شده است. می‌گویند یسار از اسیران عین‌التمر بوده که خالد بن ولید ایشان را به مدینه و پیش ابوبکر فرستاده است.

برادرش، موسی بن یسار

او گاهی از ابوهریره روایت کرده است. از او هم گاهی روایت شده است.

برادر دیگرشان، عبدالرحمان بن یسار

از او هم گاهی روایت شده است.

ولید بن رباح

از وابستگان دؤسی هاست. از ابوهریره روایت کرده است. کثیر بن زید و جز او از او روایت کرده‌اند.

عبدالله بن نسطاس

از جابر بن عبدالله روایت کرده است. هاشم بن هاشم بن عبّنه بن ابی وقاص از او روایت کرده است.

پایان طبقه سوّم، سپاس خدای یگانه را و درود و
سلام خدا بر پیامبرش محمد و آل و یارانش باد

طبقه چهارم از تابعان اهل مدینه

زُهْرِي

نام و نسبش چنین است: محمد بن مسلم بن عبیدالله بن عبدالله اصغر بن شهاب بن عبدالله بن حارث بن زهرة بن کلاب بن مرة. مادرش عایشة دختر عبدالله اکبر بن شهاب است. کینه‌اش ابوبکر بوده است.

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت عبدالرحمان بن عبدالعزیز برای ما نقل کرد که خود از زُهْرِي شنیدم که می‌گفت: * پسر بچه‌ای در حال رشد و پرورش بودم و هیچ مالی نداشتم و نام من در دیوان - دریافت مقرری - نبود. در آن حال نسب قوم خود را از عبدالله بن ثعلبة بن صَعِيْر عدوی می‌آموختم که او به نسب و تبار قوم من دانا و خواهرزاده و همپیمان ایشان بود. مردی پیش او آمد و در باره طلاق مسأله‌ای از او پرسید. عبدالله بن ثعلبة از پاسخ آن ناتوان ماند و او را به سعید بن مسیب راهنمایی کرد. من با خود گفتم دیگر نباید خود را پیوسته و همراه این مرد سالخورده بدارم که اندیشه و پندارش این است که رسول (ص) بر سر او دست کشیده است^۱ و نمی‌داند پاسخ این مسأله چیست.

من همراه کسی که آن مسأله را پرسیده بود پیش سعید بن مسیب رفتم. مسأله خود را پرسید و سعید پاسخ داد. من همنشینی با عبدالله بن ثعلبه را رها کردم و به سعید پیوستم و با عروة بن زبیر و عبیدالله بن عتبة و ابوبکر بن عبدالرحمان بن حارث بن هشام همنشینی کردم و فقیه شدم.

سپس به شام سفر کردم. سحرگاه به مسجد دمشق در آمدم و آهنگ حلقه بزرگی از مردم که رو به روی ایوان بلند نشسته بودند کردم و میانشان نشستم. ایشان نخست از نسب و تبارم پرسیدند. گفتم: مردی قرشی از ساکنان مدینه‌ام. سپس گفتند: آیا احکام مربوط به کنیزان فرزندان را می‌دانی؟ گفتم: آری، و عقیده عمر بن خطاب را در آن باره به ایشان گفتم. آنان به من گفتند: این جایگاه درس و نشستن قبیصة بن ذؤیب است که خواهد آمد.

۱. عبدالله بن ثعلبه را پس از تولد به حضور حضرت خنمی مرتب آورده و آن حضرت بر سر و چهره او دست کشیدند. به اسدالغایة، ج ۳، ص ۱۲۸ مراجعه فرمایید.

عبدالملک بن مروان درباره این مسأله از او و از ما پرسید و پاسخی نیافت. در این هنگام قبیصه آمد. موضوع را به او گفتند. قبیصه در باره نسب من پرسید که گفتم از کدام خاندانم. آن گاه در باره سعید بن مسیب و کسان دیگری چون او از من پرسید و او را خبر دادم. قبیصه گفت: من تو را پیش امیرالمومنین می برم. پس از آنکه نماز صبح را گزارد از مسجد بیرون آمد و من هم از پی او رفتم. قبیصه پیش عبدالملک رفت و من ساعتی بر در کاخ نشستم. چون آفتاب گسترده شد قبیصه بیرون آمد و پرسید این مرد قرشی اهل مدینه کجاست؟ گفتم: منم، و برخاستم و همراه او پیش عبدالملک رفتیم. زهری می گوید: پیش عبدالملک قرآنی بود که آن را بسته بود و فرمان داد قرآن را بردارند. کسی جز قبیصه حضور نداشت. من بر او به خلافت سلام دادم. پرسید کیستی؟ گفتم: محمد بن مسلم بن عبیدالله بن عبدالله بن شهاب بن عبدالله بن حارث بن زُهره. گفت: ای وای مردمی که در فتنه ها وارد می شوند و فریب می خورند. گوید: مسلم بن عبیدالله - پدر زُهری - همراه زبیر^۱ بوده است.

عبدالملک سپس از من پرسید در باره کنیزان فرزنددار چه اطلاعی داری؟ به او خبر دادم و گفتم این موضوع را سعید بن مسیب برای من نقل کرد. عبدالملک پرسید سعید و احوال او چگونه است؟ او را آگاه ساختم و گفتم ابوبکر بن عبدالرحمان بن هشام و عروة بن زبیر و عبیدالله بن عبدالله بن عتبیه هم همین گونه مرا خبر داده اند. عبدالملک از حال آنان پرسید و خبر دادم. آن گاه متن حدیث عمر بن خطاب را در باره کنیزان فرزنددار برای او خواندم. عبدالملک به قبیصه بن ذؤیب نگریست و گفت: باید این حکم را همه جا به صورت مکتوب فرستاد.

زهری می گوید: با خود گفتم هیچ گاه عبدالملک را به تنهایی و خلوت مانند این ساعت نخواهم یافت و شاید از این پس پیش او نیایم و مرا بار ندهند، بدین سبب گفتم: اگر امیرالمومنین مصلحت بداند پیوند خویشاوندی مرا رعایت و مقرری اهل بیت مرا در باره ام برقرار فرماید که من مردی بریده از دیوانم - نامم در دیوان ثبت نیست. عبدالملک گفت: اینک هنگام این سخن نیست برو پی کار خود باش. من در حالی که از همه چیز نومید بودم بیرون آمدم و به خدا سوگند که سخت بینوا و نیازمند بودم. همان جا نشستم تا قبیصه بیرون آمد. او به من نگریست و مرا سرزنش کرد و گفت: چه چیزی تو را بر این کار واداشت که

۱. ظاهراً عبدالله بن زبیر صحیح است که عبدالملک چندی با او در جنگ بوده است.

بدون اجازه من این کار را انجام دهی، مگر نمی توانستی با من رایزنی کنی؟ گفتم: به خدا سوگند گمانم این بود که ممکن است پس از این دیگر پیش او برنگردم. قبیصه گفت: چرا چنین گمانی بردی؟ پیش او بر خواهی گشت. اینک به خودم پیوسته باش، یا گفت به خانه ام بیا. من پیاده از پی مرکوب او می رفتم. مردم هم با او سخن می گفتند تا هنگامی که وارد خانه اش شد. اندکی گذشت، خادمی با نامه کوچکی پیش من آمد. در آن نبشته بود این حواله صد دینار است که برای تو دستور پرداخت آن را داده ام و استری که بر آن سوار شوی و خدمتکاری که همراه تو باشد و خدمت تو را عهده دار باشد و ده دست جامه. گوید: به فرستاده قبیصه گفتم این ها را از چه کسی باید بگیرم؟ گفت: مگر نام کسی را که باید پیش او بروی و در این رقعہ نوشته است نمی بینی؟ بر رقعہ نگریستم و دیدم بر پشت آن نوشته است پیش فلان کس برو و از او بگیر. از جای آن مرد پرسیدم، گفتند کارگزار قبیصه است. حواله را پیش او بردم، گفت آری و همان دم آنها را فراهم آورد و بدان سان کار مرا رو به راه و جبران کرد. فردای آن روز در حالی که سوار بر استری که از آن قبیصه بود شدم و پیش او رفتم. بر آن استر زین نهادند و کنار قبیصه حرکت کردم. گفت فلان ساعت کنار در کاخ امیرالمومنین حاضر باش تا تو را پیش او ببرم. در ساعتی که گفته بود حاضر شدم. قبیصه به من گفت: بر حذر باش که تو هیچ سخنی نگویی تا او آغاز به سخن کند و از تو پرسد و من کار او را برای تو کفایت خواهم کرد.

گوید: چون پیش عبدالملک رفتم به خلافت بر او سلام دادم. اشاره کرد بنشینم و چون نشستم عبدالملک آغاز به سخن کرد و در باره نسب قریش از من پرسید و او خود در آن مسأله از من آگاه تر بود. زهری می گوید: آرزو می کردم که این گفتگو قطع شود که او در علم نسب بر من پیشی داشت. سپس به من گفت: همه مقررهای اهل بیت تو را مقرر داشتم. عبدالملک به قبیصه نگریست و فرمان داد که این موضوع را در دیوان ثبت کند. آن گاه به من گفت: دوست داری دیوان تو کجا باشد آیا این جا و همراه امیرالمومنین؟ یا آن را در شهر خودت دریافت خواهی کرد؟ گفتم: ای امیرالمومنین من همراه تو خواهم بود هر گاه و هر کجا که تو و افراد خاندانت بگیریدید من هم خواهم گرفت. زهری گوید: عبدالملک فرمان داد نام مرا ثبت کردند و رونوشتی از آن به دیوان مدینه فرستادند و چون دیوان اهل مدینه آماده پرداخت می شد عبدالملک بن مروان و افراد خانواده اش مقرری خود را در شام دریافت می کردند. گوید: من هم همان گونه انجام می دادم. گاهی هم که در مدینه بودم همان

جا می‌گرفتم و کسی مرا از آن باز نمی‌داشت.

زهری گوید، پس از آن روزی قبیصه بیرون آمد و گفت: امیرالمومنین فرمان داده است که نام تو در زمره خواص یارانش ثبت شود و حقوق آنان برای تو منظور گردد و فریضه‌ات افزوده شود، همواره بر درگاه امیرالمومنین باش. گوید: کسی که یاران و همنشینان خلیفه را بررسی می‌کرد مردی تندخو و سختگیر بود و به سختی رسیدگی می‌کرد. یک یا دو روز از موعد مقرر تخلف کردم. سخت بر من روی ترش کرد و دیگر آن کار را انجام ندادم. و خوش نداشتم که در آغاز کار در این باره به قبیصه چیزی بگویم. ملازم لشکر عبدالملک شدم و بسیار به حضورش می‌رفتم.

گوید: عبدالملک از جمله پرسشهایی که از من می‌کرد این بود که چه کسی را ملاقات کرده‌ای؟ و من نام می‌بردم و فقط اشخاص قریش - مهاجران - را نام می‌بردم. عبدالملک گفت: چرا از دیدار با انصار غافل؟ تو پیش آنان دانش فراوانی خواهی یافت، چرا از دیدار با فرزند سالار انصار خارجه بن زید بن ثابت غفلت کرده‌ای، چرا از عبدالرحمان بن یزید بن جاریه غافل مانده‌ای، و تنی چند از مردان نامور انصار را نام برد، من به مدینه رفتم و از ایشان چیزها پرسیدم و پاسخ شنیدم و دانش بسیاری پیش آنان یافتم. زهری گوید: چون عبدالملک بن مروان در گذشت به ولید بن عبدالملک پیوستم تا در گذشت و سپس به سلیمان بن عبدالملک و عمر بن عبدالعزیز و یزید بن عبدالملک پیوستم. یزید بن عبدالملک، زهری و سلیمان بن حبیب محاربی را بر قضای خود گماشت. زهری می‌گوید سپس به هشام بن عبدالملک پیوستم.

گوید: هشام به سال یکصد و شش حج گزارد و زهری همراهش بود. هشام او را همراه فرزندانش گسیل داشت که به آنان دانش و فقه بیاموزد و برای ایشان حدیث نقل کند و با آنان حج بگزارد. زهری از فرزندان هشام جدا نشد و با آنان بود و سرانجام در مدینه در گذشت.^۱ سلیمان بن حرب از حماد بن زید، از معمر ما را خبر داد که می‌گفته است: «نخستین چیزی که مایه ناموری زهری شد این بود که در مجلس عبدالملک بن مروان با دیگران حضور داشت. عبدالملک از آنان پرسید کدامیک از شما می‌داند که به روزی که حسین (ع)

۱. این گرایش و شیفتگی زهری به ستمکاران مروانی مورد تکوهش بسیاری از آزادگان روزگار او بوده است. حضرت سجاد علیه السلام برای او نامه‌ای مفصل نوشته‌اند و نصیحت کرده و او را بر حذر داشته است. برای آگاهی از آن می‌توانید به تحف العقول، چاپ سید محمد صادق بحر العلوم، نجف، ص ۱۹۸ مراجعه فرمایید.

کشته شد سنگهای بیت المقدس چه حالی داشت؟ گوید: هیچ یک از آنان در این باره چیزی نمی دانست. زهری گفت: به من خبر رسیده است که در آن روز هیچ سنگی را در بیت المقدس بر نداشتند مگر اینکه زیر آن خون تازه بود. زهری از آن روز نامور شد.

حجاج بن منهال از حماد بن سلمه، از یحیی بن سعید، از زُهری ما را خبر داد که می گفته است * مردی به عمر بن خطاب گفت: چگونه می توانم در منزلت کسی قرار بگیرم که در راه خدا از سرزنش سرزنش کننده بیم نداشته باشد؟ عمر بن خطاب پاسخ داد یا باید عهده دار کاری از کارهای مردم شوی و در راه خدا از سرزنش نترسی یا از کار آنان برکنار باشی و به خویشتن پردازی و امر به معروف و نهی از منکر کنی. یحیی بن سعید می گوید: زُهری این حدیث را برای عمر بن عبدالعزیز گفته بود. عمر بن عبدالعزیز برای مردم خطبه خواند و گفت: زُهری برای من چنین حدیث کرد.

محمد بن عمر واقدی از گفته محمد بن عبدالله، از قول زُهری ما را خبر داد که می گفته است * هشام پسر خود مَسَلَمَةَ را که کنیه اش ابوشاکر بود به سال یکصد و شانزده به امیری حج گماشت و به زُهری فرمان داد همراه او به مکه رود و در قبال این کار هفده هزار دینار از بدهی زهری را به اموال الهی - زکات او را - از عهده او برداشت!! چون ابوشاکر به مدینه رسید زهری به او پیشنهاد کرد نسبت به مردم مدینه نیکی کند و ابوشاکر را بر این کار تشویق کرد. او پانزده روز در مدینه ماند و خمس را بر اهل دیوان تقسیم کرد و کارهای پسندیده انجام داد. زُهری به او دستور داد از محل مسجد ذوالحلیفه مُحْرَم شود و همینکه ناقه اش از زمین برخاست تلبیه بگوید و محمد بن هشام بن اسماعیل مخزومی - حاکم مدینه - به ابوشاکر دستور داد از محل بیداء محرم شود. و ابوشاکر از بیداء محرم شد.

هشام بن عبدالملک به سال یکصد و بیست و سه پسر دیگرش یزید بن هشام بن عبدالملک را به امیری حج گماشت و به زُهری فرمان داد با او حج گزارد.

گوید عبدالرحمان بن مهدی، از مالک بن انس، از زُهری نقل می کرد که می گفته است * ده سال با سعید بن مسیب همنشینی کردم گویی فقط یک روز بود.

عفان بن مُسلم از حماد بن زید، از معمر، از زُهری ما را خبر داد که می گفته است * شبی را با عمر بن عبدالعزیز به گفتگو پرداختم و برایش حدیث گفتم. گفت: آنچه امشب گفتمی همه به گوشم رسیده بود و تو همه را حفظ داری و من فراموشش کرده ام.

واقدی از گفته عبدالرحمان بن ابی الزناد ما را خبر داد که می گفته است پدرم برایم

نقل کرد: * او و ابن شهاب زُهری با یکدیگر طواف می کرده‌اند و در همان حال الواح و صحیفه‌هایی همراه زُهری بوده است. گوید: پدرم می‌گفت ما بر او می‌خندیدیم و زُهری می‌گفت اگر این احادیثی که از مشرق رسیده است نمی‌بود که آنها را نمی‌شناسیم و نادرست می‌شمیریم هرگز حدیثی را که خود اجازه‌اش را داده‌ام در کتاب نمی‌نوشتیم.

عفان ما را خبر داد و گفت پسر بن مفضل، از گفتهٔ عبدالرحمان بن اسحاق، از زُهری برای ما نقل کرد که می‌گفته است: * هرگز چیزی بر حدیثی نیفزودم و نکاستم و در هیچ حدیثی شک نکردم جز یک حدیث که چون از دوستم پرسیدم معلوم شد همان گونه است که من حفظ کرده‌ام.

عبدالعزیز بن عبدالله اویسی از ابراهیم بن سعد، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * پس از رحلت حضرت ختمی مرتبت هیچ کس را ندیده‌ام که به اندازهٔ ابن شهاب زُهری حدیث جمع کرده و فراهم آورده باشد.

سفیان بن عیینة ما را خبر داد و گفت ابوبکر هدلی که با حسن بصری و ابن سیرین همنشینی کرده بود به من گفت: * این حدیث را برای حدیثی که زُهری نقل کرده است برای من حفظ کن. ابوبکر هدلی در پی سخن خود افزود که من هرگز کسی چون این مرد یعنی زُهری ندیده‌ام.

مطرف بن عبدالله یساری ما را خبر داد و گفت از مالک بن انس شنیدم که می‌گفت: * در مدینه جز یک فقیه و محدث را ندیده و درک نکرده‌ام. پرسیدم او کیست؟ گفت: زُهری.

از گفتهٔ عبدالرزاق مرا خبر دادند که می‌گفته است مِعْمَرُ، از صالح بن کیسان ما را خبر داد که می‌گفته است: * من و زُهری با یکدیگر در طلب علم بودیم. گفتیم باید سنن را بنویسیم. آنچه از پیامبر (ص) رسیده بود نوشتیم. زُهری گفت: اینک آنچه از اصحاب هم رسیده است بنویسیم که در زمرهٔ سنن است. من گفتم: چنین نیست و نمی‌نویسیم و سنت هم نیست. گوید: زُهری نوشت و من نوشتم او پیروز شد و من تباه شدم.

گوید: یعقوب بن ابراهیم بن سعد، از پدرش نقل می‌کرد که می‌گفته است: * ابن شهاب در دانش از ما پیشی نگرفت جز اینکه کسانی پیش ما می‌آمدند او آماده می‌شد و جامه‌اش را استوار می‌بست و از هر چه می‌خواست می‌پرسید و ما را نوجوانی و خامی از آن کار باز می‌داشت.

اسحاق بن ابی اسرائیل از عبدالرزاق، از معمر، از زهری ما را خبر داد که می‌گفته است: * ما نوشتن علم را خوش نمی‌داشتیم تا آنکه این امیران ما را بر آن واداشتند، چنان مصلحت دیدم که از هیچ یک از مسلمانان مضایقه نکنیم.

از گفتهٔ عبدالرزاق ما را خبر دادند که می‌گفته است^۱ مِعْمَر ما را خبر داد که * به زُهْرِي گفته‌اند چنین می‌گویند که تو از موالی حدیثی نقل نمی‌کنی؟ گفت: چنین نیست در صورت لزوم از آنان هم حدیث نقل می‌کنم. ولی هنگامی که به پسران مهاجران و انصار دسترسی دارم به آنان تکیه می‌کنم، با جز ایشان چه کار دارم.

مِعْمَر می‌گوید:^۲ ما چنین می‌پنداشتیم که از زهری بسیار روایت نقل می‌کنیم و چون ولید بن یزید کشته شد دفترهای بسیاری از دانش زهری از خزانه او به بیرون حمل شد - معلوم شد به بسیاری از آثار زهری دسترس نداشته‌ایم.

معمر می‌گوید که زُهْرِي می‌گفت: گاهی بر در خانه - محل درس - عروة بن زبیر می‌روم و اندکی می‌نشینم و باز می‌گردم. اگر او بخواهد و مایل باشد برای بزرگداشت او در حلقهٔ درس او هم وارد می‌شوم.

گوید: حرمت زهری میان یارانش مانند حرمت حکم بن عتیبه^۳ میان یارانش بود. گوید: در رُصَافَة^۴ پیش زهری رفتم. هیچ کس از او در بارهٔ حدیث چیزی نمی‌پرسید و او فقط برای من حدیث القاء می‌کرد.

معمر می‌گوید: زهری می‌گفت هشت سال زانوی من کنار ابن مسیب بود - پیوسته به او بودم و کسب دانش می‌کردم.

گوید: عمر بن عبدالعزیز حج گزارد، من همراهش بودم. سعید بن جبیر که در حال ترس و بیم بود شبانه پیش من آمد و به خانه رفتیم گفت: آیا از امیرت بر من می‌ترسی؟ گفتم:

۱. عبدالرزاق بن همام صنعانی از محدثان بسیار نامور، متولد به سال ۱۲۶ و در گذشته به سال ۲۱۱ هجری است. برای آگاهی از آثار او به عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین، ج ۵، ص ۲۱۹ مراجعه فرمایید.

۲. معمر بن راشد ازدی فقیه و محدث برجسته قرن دوم هجری است که به سال ۹۵ متولد شده است و به سال ۱۵۳ هجری درگذشته است. به زرکلی، الاعلام، ج ۸، ص ۱۹۰ مراجعه فرمایید.

۳. ظاهراً یعنی حکم بن عتیبه بن نهاس قاضی کوفه که از محدثان برجسته قرن دوم هجری بوده است. به میزان الاعتدال، شماره ۲۱۸۹ مراجعه فرمایید.

۴. رُصَافَة، نام جایی که هشام بن عبدالملک بر جانب صحرا در چهار فرسنگی جانب خاوری رقه ساخته است. به یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۲، چاپ مصر، ۱۹۰۶ میلادی، ص ۲۵۵ مراجعه فرمایید.

نه که در کمال زینهارى هستم.^۱

معمر می گوید که زهری می گفت: حدیثی که ما استخراج می کنیم یک وجب است - مختصر است - ولی از عراق یک ذراع بر می گردد - چیزهای بسیاری بر آن افزوده می شود - و در حالی که با دست خود اشاره می کرد، می گفت: چون حدیث به سرزمین عراق رسید با احتیاط باش. می گوید: من رویاروی کسی را همچو زهری و همچو حماد ندیده‌ام.

معمر می گوید: خود حاضر بودم و شنیدم مردی از بنی امیه به نام ابراهیم بن ولید از زهری مسأله می پرسید و کتابی را بر او نشان داد و گفت: ای زهری! می توانم مطالب این کتاب را از گفته تو روایت کنم؟ زهری پاسخ داد آری، چه کسی جز من آن را برای شما نقل کرده است. می گوید: ایوب را هم دیدم که نوشته را بر او عرضه می داشتند و تصویب می کرد و منصور بن معتمر هم بر این کار اشکالی نمی دید.

انس بن عیاض از عبیدالله بن عمر ما را خبر داد که می گفته است: می دیدم کتابی از کتابهای ابن شهاب زهری را پیش او می آورند و می گفتند: ای زهری! این کتاب و حدیث تو است می توانیم آن را از قول تو نقل کنیم؟ بدون آنکه خود آن را بخواند یا بر او خوانده شود می گفت: آری.^۲

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت محمد بن عبدالله که برادرزاده زهری بود برای ما نقل کرد که: بیشتر از حد شمار شنیدم عمویم می گفت: من اهمیت نمی دهم که حدیثی را بر محدثی بخوانم یا خودش کلامی بگوید و بر آن مبنا من حدیثی نقل کنم.

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت عبدالرحمان بن عبدالعزیز برای ما نقل کرد و گفت: عبیدالله بن عمر^۳ و مالک بن انس پیش زهری آمدند. چشمهای زهری بیمار بود و آب می داد و بر پیشانی و چهره خود دستمال سیاهی بسته بود. آنان گفتند: ای ابابکر احوالت چگونه است؟ گفت: اینک که چشمهایم بیمار است. عبیدالله گفت: آمده ایم که پاره‌ای از احادیث تو را عرضه داریم. زهری گفت: به هر حال اینک بیمارم. عبیدالله گفت:

۱. با توجه به اینکه سعید بن جبیر نود و پنج هجری به دست حجاج بن یوسف ثقفی کشته شده است این روایت نمی تواند

صحیح باشد مگر آنکه عمر بن عبدالعزیز پیش از رسیدن به خلافت این سفر را انجام داده باشد.

۲. ملاحظه می کنید که اگر راست باشد چه فرصت نامناسبی برای جعل و تزویر بوده است.

۳. ظاهراً این شخص، عبیدالله بن عمر بن موسی تیمی است و نباید او را با عبیدالله بن عمر بن خطاب که سالها پیش از

شهرت زهری درگذشته است، اشتباه کرد. به میزان الاعتدال، شماره ۵۳۸۷ مراجعه فرمایید.

پوزش می خواهم به خدا سوگند هنگامی که پیش سالم بن عبدالله می رفتیم لازم نبود نسبت به تو این گونه رفتار کنیم. آن گاه عبیدالله به مالک گفت: بخوان و خود دیدم که مالک احادیث را بر زهری می خواند. زهری گفت: خدایت عافیت دهد بس است. آن گاه عبیدالله شروع به خواندن کرد. عبدالرحمان بن عبدالعزیز می گوید: خود می دیدم که مالک بن انس احادیث را بر زهری می خواند.

از قول سفیان بن عیینة مرا خبر دادند که گفته است عمرو بن دینار می گفته است * هیچ کس را از زهری آشنا تر به حدیث ندیدم. سفیان گوید: گاهی بر زهری حدیثی را عرضه می کردند. گوید: ابن جریج پیش او آمد و گفت: می خواهم کتابی را بر تو عرضه دارم. گفت: سعد در باره پسرش با من سخن گفت و سعد به هر حال سعد است. سفیان می گوید: ابن جریج به من گفت: تصور نمی کنی که زهری از او بیم داشته باشد و سپس حدیث ابوالاحوص را نقل کرد. سعد گفت: ابوالاحوص کیست؟ گفت: همان پیرمردی که فلان جا نشسته بود مگر او را ندیدی؟ و شروع به وصف کردن او کرد.^۱

سفیان گوید: زهری علی بن زید را همراه خود بر تشک خویش نشانده. زهری دو جامه شسته شده بر تن داشت که بوی اشنان^۲ از آن به مشام می رسید. علی بن زید گفت: کاش دستور می دادی آن را بوی خوش دهند. گوید: زهری نزدیک مغرب وارد مسجد شد نفهمیدم طواف کرد یا نه و گوشه ای نشست. عمرو کنار ستونها نشسته بود. کسی به زهری گفت: این عمرو است. زهری برخاست و کنار عمرو نشست. عمرو گفت: چیزی جز زمین گیری من مانع نبود که پیش تو بیایم.^۳ آن دو ساعتی گفتگو و پرسش و پاسخ داشتند. و زهری هر گاه از او حدیث می کرد می گفت فلان کس که از گنجینه های دانش است مرا حدیث کرده است.

عبدالرحمان بن مهدی از گفته و هیب نقل می کند که می گفته است شنیدم ایوب^۴ می گفت * هیچ کس را در حدیث داناتر از زهری ندیده ام. صخر بن جویریة گفت: حتی

۱. به نظر می رسد در این حدیث گسستگی است این بنده متوجه پیوند مطالب نشدم.

۲. گیاهی که برای شستن جامه به کار می رفته و خوشبو نبوده است.

۳. تشخیص اینکه ابن عمرو کیست دشوار است آیا مقصود عمرو بن دینار است؟

۴. همچنین تشخیص اینکه ابن ایوب کیست دشوار است. ظاهراً منظور ایوب بن ابی تمیمه سختیانی متولد به سال ۶۸ و در گذشته به سال ۱۳۱ هجری است. به سیوطی، طبقات الحفاظ، چاپ علی محمد عمر، مصر، ۱۳۹۳، ص ۵۲ مراجعه فرمایید.

حسن بصری؟ ایوب سخن خود را تکرار کرد که هیچ کس را داناتر از زهری ندیده‌ام.
عبدالرحمان بن مهدی از حماد بن زید، از برد، از مکحول نقل می‌کرد که می‌گفته
است * کسی را داناتر از زُهْرِي به سنت گذشته ندیده‌ام.

شعیب بن حرب می‌گوید مالک بن انس می‌گفت * کنار زُهْرِي و محمد بن منکدر
می‌نشستیم. زهری می‌گفت ابن عمر چنین و چنان حدیث کرده است. پس از آن در
محضرش می‌نشستیم و می‌پرسیدیم آنچه را از ابن عمر نقل کردی چه کسی آن را به تو گفته
است؟ می‌گفت: پسرش سالم!

گوید ولید بن مُسَلِّم می‌گفت، از سلمة بن عیار شنیده که می‌گفته است * از زهری
شنیده است که می‌گفته است: این احادیث بی بند و بار چیست - که رایج شده است.
از گفته عبدالله بن صالح به نقل از معاویة بن صالح مرا خبر دادند که می‌گفته است
* ابوجبله سی دینار در خانه خود به زهری وام پرداخت. زهری ده دینار اضافه پرداخت.
ابوجبله به او گفت: ترسیدی در این باره چیزی به خاطر ما خطور کند؟ زهری خندید و گفت:
طلب تو حق تو بود که پرداختیم. این هم جایزه‌ای است که به تو پاداش دادیم.

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت پیرمردی از دایمی‌های زهری که از
خانواده دِیْل از بنی نفاثة بود مرا خبر داد و گفت * زهری شبی برای پانزده تن پانزده خادم
به خدمت گرفت. هر خادمی به سی دینار نقد، که هر ده دینار پانزده دینار به حساب می‌آمد.
معن بن عیسی ما را خبر داد و گفت مخرمة بن بُکَیْر برای ما نقل کرد و گفت * من به
مصر می‌رفتم، ابن شهاب را که از شام می‌آمد و طی طریق می‌کرد دیدم و خود شاهد بودم
در حالی که بارانی بر تن داشت و ردا نپوشیده بود نماز گزارد.

معن بن عیسی از زنجی ما را خبر داد که می‌گفته است * زهری را دیدم موهای خود
را با رنگ سیاه رنگ می‌کند. مالک می‌گوید: من زهری را دیدم که با حنا خضاب می‌بست.
معن بن عیسی از گفته منکدر بن محمد ما را خبر داد که می‌گفته است * میان

چشمهای زهری - بر پیشانی او - نشان سجده دیدم ولی روی بینی او نشانی از آن نبود.
عبدالعزیز بن عبدالله اویسی از قول ابراهیم بن سعد، از گفته پدرش ما را خبر داد که
می‌گفته است * هشام بن عبدالملک هشتاد هزار درم وام زهری را پرداخت کرد. گوید: من
خود شنیدم که پدرم ابن شهاب را در باره وامداری او نکوهش می‌کرد و به او می‌گفت هشام
بن عبدالملک هشتاد هزار درم تو را پرداخت کرده است. خودت هم به خوبی می‌دانی که

پیامبر (ص) در بارهٔ وام چه فرموده است^۱. ابن شهاب به پدرم پاسخ داد که من به اموال خود اعتماد می‌کنم. به خدا سوگند اگر این سراچه کنار جوی برای من باقی بماند و تا سقف آکنده از زر یا سیم شود آن را مساوی و عوض اموال خود نمی‌بینم. گوید: در آن هنگام در سراچه‌ای که کنار جوی بود نشسته بودند. ابراهیم بن سعد راوی این روایت می‌گوید من تردید دارم که ابن شهاب گفته است آکنده از زر یا از سیم باشد.

محمد بن عمر واقدی از گفتهٔ عبدالرحمان بن ابی الزناد، از گفتهٔ پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * زُهری همواره پیش هشام بن عبدالملک در بارهٔ خلع ولید بن یزید از ولیعهدی سخن می‌گفت و ولید را نکوهش می‌کرد و کارهای زشتی را که بسیار بد بود بازگو می‌کرد و می‌گفت سرانگشتهای کودکان را با حنا خضاب می‌بندند.^۲ و به هشام می‌گفت چیزی جز خلع او برای تو روا نیست. هشام به سبب پیمانی که برای ولید بسته بود نمی‌توانست او را از ولیعهدی برکنار سازد. و از آنچه زُهری می‌کرد ناراحت نمی‌شد و امید داشت که شاید این کار زُهری مردم را بر ولید بشورانند. ابوالزناد می‌گوید: روزی کنار خیمهٔ هشام نشسته بودم و پاره‌ای از سخنان ابن شهاب زُهری را در بارهٔ ولید می‌شنیدم و خود را به غفلت می‌زدم. در این هنگام پرده‌دار آمد و گفت: ولید بر در منتظر است. هشام گفت: بارش دهید. پرده‌دار او را بار داد و به خیمه در آورد. هشام برای ولید روی تشک خود جا باز کرد. و من - ابوالزناد - در چهره ولید نشانهٔ خشم و بدی را می‌دیدم. چون ولید به خلافت رسید به من و عبدالرحمان بن قاسم و ابن مُنْکَدِر و ربیعہ پیام فرستاد و ما را فرا خواند. مرا شبانه فرا خواند و با من خلوت کرد و غذا آوردند و پس از گفتگوهای، چنین گفت: ای پسر ذکوان! آیا آن روز را که من پیش آن مرد لوچ^۳ آمدم و تو نیز آن جا بودی به یاد می‌آوری که زُهری به پوستین من در افتاده بود؟ و آیا چیزی از سخنان او را به خاطر داری؟ گفتم: ای امیرالمومنین! آری آن روز را که تو آمدی به خاطر دارم و من نشانهٔ خشم را در چهره‌ات دیدم. گفت: همان خدمتکاری که بالا سر هشام ایستاده بود همان روز پیش از آنکه بر شما وارد شوم همه چیز را برای من گفت و افزود که تو خاموش مانده‌ای و هیچ نگفته‌ای. گفتم:

۱. برای اطلاع بیشتر از احادیث نبوی در نکوهش وام به شماره‌های ۴۳۰۷-۴۳۰۳ کتاب سیوطی، جامع الصغیر، چاپ دارالفکر، بیروت مراجعه فرمایید. شاید منظور این حدیث «الدین شین الدین»، «وام مایه ننگ دین است» باشد.
 ۲. معنی کنایی این عبارت را نفهمیدم که آیا ارتباطی به سبکیها و بی‌فیدیها دارد یا چیز دیگری است.
 ۳. ولید و بسیاری دیگر از دولتمردان مروانی برای تحقیر هشام از او به مرد لوچ نام می‌برده‌اند.

آری من در آن باره هیچ نگفته‌ای. گفتم: آری من در آن باره هیچ سخنی نگفتم. ولید گفت: با خدا عهده کرده بودم که چون به قدرت امروز برسم زُهری را بکشم ولی این فرصت از دست رفت.

محمد بن عمر واقدی از گفته محمد بن عبدالله برادرزاده زهری ما را خبر داد که می‌گفته است: «عمویم زهری و پسر هشام با یکدیگر قرار گذاشته بودند که اگر هشام بن عبدالملک پیش از ایشان بمیرد به «جبل الدخان» بگریزند^۱، ولی زُهری به سال یکصد و بیست و چهار هجری چند ماه پیش از مرگ هشام بن عبدالملک درگذشت. ولید بن یزید همواره تاسف می‌خورد که ای کاش می‌توانست زهری را فرو گیرد.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید: زُهری به سال پنجاه و هشت هجری سالهای پایانی حکومت معاویه بن ابی سفیان یعنی سالی که عایشه همسر رسول خدا(ص) درگذشت متولد شده است. زهری به سال یکصد و بیست و چهار به مزارع و دهکده‌های خود شغب و بدا که در منطقه ثلیه^۲ بوده رفته است و مقیم آن جا شده و همان جا بیمار شده و در گذشته است و سفارش کرده است او را کنار راه به خاک بسپارند. گوید: زهری در هفدهم رمضان سال یکصد و بیست و چهار در هفتاد و پنج سالگی در گذشته است.

گوید حسین بن متوکل عسقلانی^۳ ما را خبر داد و گفت: «گور زهری را در ادامی که پشت شغب و بدا قرار دارد و آن جا مزرعه‌ای داشته است دیدم. گورش از زمین برجسته و گچ اندود و سپید بود.

گفته‌اند: زُهری محدثی پر حدیث و مورد اعتماد و دانشمند و فقیهی جامع بوده است.^۴

۱. این نام در کتابهای معجم البلدان و تقویم البلدان و المضاف و المنسوب به چشم این بنده نخورد. با آنچه که این منظور در ماده دخان نوشته است شاید جایگاه اقامت قبیله‌های باهله و غنی باشد.

۲. شغب، نام جایی در وادی القری است. به معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۷۷ مراجعه شود.

۳. حسین بن متوکل (ابی السری عسقلانی) در گذشته به سال ۲۴۰، مورد اعتماد نیست. به میزان الاعتدال، شماره ۲۰۰۳ مراجعه فرمایید.

۴. به گفته ابن ابی الحدید ضمن شرح خطبه ۵۶ که نشانه‌های بسیاری هم نشان داده است، زهری از امیرالمؤمنین علی علیه السلام منحرف بوده و روایات مجعول در نکویش آن حضرت ساخته و پرداخته است. به جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۲، نشرنی، تهران، ۱۳۶۸ ش، ص ۲۳۱ و ۲۶۹ مراجعه شود.

برادرش، عبدالله بن مُسلم

ابن عبیدالله بن عبدالله اصغر بن شهاب بن عبدالله بن حارث بن زُهْرَة. مادرش دختر اُهبان بن لُعط بن عروَة بن صَخْر بن یعمر بن نفاثه بن عدی بن دیل بن عبدمنات بن کنانة است. عبدالله این فرزندان را آورده است: محمد، ابرهیم، اُمّ محمد که مادرشان ام حبیب دختر حویطب بن عامر از خاندان اُقشْر بن مالک بن جِسل است.

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت محمد بن عبدالله انصاری، از گفته برادرزاده زهری - یعنی محمد پسر همین عبدالله - برای ما نقل کرد که می گفته است: پدرش از عمویش زهری بزرگتر بوده و کنیه ابو محمد داشته است. و پیش از زهری در گذشته است.

عبدالله بن مُسلم، ابن عُمَر را دیده و از او و جز او حدیث نقل کرده است. او مردی کم حدیث و مورد اعتماد بوده است.

محمد بن مُنکدر

ابن عبدالله بن هُدَیر بن عبدالعزی بن حارث بن حارثة بن سعد بن تیم بن مرّة. مادر محمد بن منکدر کنیزی بوده است. کنیه محمد، ابو عبدالله است. محمد بن منکدر این فرزندان را آورده است: عمر، عبدالملک، منکدر، عبدالله، یوسف، ابراهیم و داود که مادرشان کنیزی بوده است.

احمد بن ابی اسحاق عبّدی ما را خبر داد و گفت حجاج بن محمد، از ابو معشر برای ما نقل کرد که می گفته است: منکدر - پدر محمد - پیش عایشه رفت و گفت: نیازمند شده ام مرا یاری ده. عایشه گفت: اینک چیزی پیش من نیست. اگر ده هزار درم داشتم همه را برای تو می فرستادم. همینکه منکدر از پیش عایشه بیرون آمد از سوی خالد بن اسید ده هزار برای عایشه رسید و گفت: چه زود مورد آزمون قرار گرفتم. همان هنگام کسی را پی منکدر فرستاد و پول را به او داد. منکدر به بازار رفت و کنیزک دوشیزه ای را به دو هزار درم خرید. کنیزک برای او سه پسر آورد به نامهای محمد، ابوبکر، عمر که از عابدان و پارسایان مدینه بودند.

احمد بن ابی اسحاق ما را خبر داد و گفت ابوالسری سهل بن محمود، از گفته سفیان برای ما نقل کرد که می گفته است: * محمد بن منکدر در حال کودکی هم عبادت و پارسایی می کرد که خاندان عبادت بودند. مادرش هم به او می گفت با کودکان شوخی و بازی مکن. گوید: به محمد بن منکدر گفته شد چه کاری از همه بهتر است؟ گفت: شاد کردن مومن. گفته شد از چیزهای لذت بخش چه باقی مانده است؟ گفت: فضیلت کردن به برادران. گوید: محمد بن منکدر بر جنازه مردی ستمگر و فتنه انگیز که به او بقره می گفتند نماز گزارد - یا بر او رحمت و درود فرستاد. به او گفته شد بر بقره نماز می گزاری؟ گفت: آری خوش نمی دارم که خداوند متعال در دل من چنین ببیند که رحمت او را از رسیدن به بقره یا از رسیدن به کسی قاصر و ناتوان می بینم.

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت ابن ابی الزناد برای ما نقل کرد و گفت * محمد بن منکدر و صفوان بن سلیم و ابو حازم و سلیمان بن سحیم و یزید بن خُصیفه اهل عبادت و نماز بودند. پس از نماز عصر و پس از نماز عشاء جمع می شدند و حدیث می خواندند و پراکنده نمی شدند تا هر یک از ایشان چند سخن حکمت آمیز بگوید و چند دعا بخواند. آنان با یکدیگر دوست بودند و همه ساله در حج شرکت می کردند. ابوصخر ایلی هم که از پارسایان بود همراه ایشان می بود. آنان با عمر بن ذر دیدار می کردند که برای ایشان داستانهای آموزنده می گفت و کار رستخیز را فر یادشان می آورد و تا پایان حج همین گونه بودند و پس از آن تا موسم بعد با عمر بن ذر دیدار نداشتند.

احمد بن ابی اسحاق ما را خبر داد و گفت ابوسلمه، از گفته محمد بن منکدر برای ما نقل کرد که * چهره اش را بر خاک می نهاده و به مادرش می گفته است: مادر جان برخیز و کف پایت را بر چهره من بگذار.

و همین احمد بن ابی اسحاق از گفته سعید بن عامر، از ابن مبارک ما را خبر داد که می گفته است * محمد بن منکدر گفت: عمر شبی را نخوابید و همواره نماز گزارد و من هم تمام شب نخوابیدم و پاهای مادرم را - که درد می کرد - می مالیدم و دوست ندارم که پاداش امشب من با پاداش او عوض شود.^۱

احمد بن ابی اسحاق ما را خبر داد و گفت علاء بن عبدالجبار، از گفته سفیان برای ما

۱. ظاهراً یعنی عمر بن محمد بن منکدر، یا عمر بن منکدر برادر محمد بن منکدر.

نقل کرد که می گفته است * بسیاری از شبها ابن منکدر نماز می گزارد و می گفت هم اکنون چه بسیار چشمها که برای فراهم ساختن روزی من بیدار است.

گوید: او را همسایه بیمار و گرفتاری بود که شبها فریاد می کشید. محمد هم با صدای بلند حمد می کرد. به او در این باره گفتند. گفت: او صدایش را از گرفتاری بلند می کند من هم برای شکر نعمت صدایم را بلند می کنم!

سفیان بن عیینة از گفته محمد بن سوقة ما را خبر داد که می گفته است * به محمد بن منکدر گفته شد در حالی که وام داری به حج می روی؟ گفت: آری برای اینکه وام من پرداخت شود حج می گزارم.

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد که گفت یوسف پسر محمد بن منکدر، از قول پدرش برای ما حدیث کرد که می گفته است * من آزمند به دعا کردن شده ام.

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت منکدر پسر محمد بن منکدر، از گفته پدرش برای ما حدیث کرد که می گفته است * مردی از اهالی یمن صد دینار پیش من به امانت سپرد و خود به مرز رفت - برای شرکت در جهاد. من به او گفتم: اگر نیازمند شدیم می توانیم آن را هزینه کنیم تا هنگامی که برگردی بدهیم؟ گفت: آری. گوید: محمد بن منکدر آن را هزینه کرد. هنگامی که آن مرد برگشت و می خواست به یمن برود چیزی از آن صد دینار پیش ابن منکدر نبود. از آن مرد پرسید چه هنگامی می خواهی به یمن برگردی؟ گفت: به خواست خدا فردا. محمد به مسجد رفت و آن جا تا سحر شب زنده داری و دعا کرد که خداوند آن صد دینار را به هر گونه و از هر کجا می خواهد برساند.

گوید: در حالی که محمد بن منکدر در سجده بود کسی آمد و کیسه کوچکی را در کفش او نهاد. محمد بر آن کیسه دست زد و دانست کیسه ای است که در آن صد دینار است. خدای را ستایش کرد و به خانه خود برگشت و چون روز برآمد آن را به صاحبش تسلیم کرد.

واقدی می گوید: یاران ما می گویند کسی که آن صد دینار را در کفش او نهاده عامر پسر عبدالله بن زبیر بوده که از این گونه کارها بسیار انجام می داده است.

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت حر بن یزید حذاء - کفش دوز - برای من

نقل کرد که * در همان حال که محمد بن منکدر بر آن گرفتاری بود، صفوان بن سُئیم^۱ در دل شب در مسجد نماز می‌گزارد کسی آمد و پنجاه دینار در کفش صفوان نهاد. صفوان آن را برداشت و خدای را سپاس و ستایش کرد و به خانه خود برگشت و به سلامه کنیزک خود گفت: برادرم محمد بن منکدر تنگدست است این دینارها را پیش او ببر، ما را چهار یا پنج دینار کفایت می‌کند. سلامه گفت: هم اکنون و در این ساعت؟ گفت: آری ببر و او را در همین ساعت در محراب خواهی دید که از خداوند مسألت می‌کند و می‌گوید پروردگارا، آن پول را برای من هر وقت که می‌خواهی و از هر جا و به هر گونه که می‌خواهی فراهم فرمای. گوید: سلامه با چهل و شش یا چهل و پنج دینار بیرون آمد و کنار خانه محمد بن منکدر ایستاد گوش داد و شنید که محمد می‌گوید: پروردگارا از هر کجا و هر گونه و هر گاه می‌خواهی و پروردگارا لطفاً هم اکنون آن را برای من برسان. سپس محمد خدای را بر این نعمت سپاس گفت.

محمد بن عمر واقدی از گفتهٔ عبدالرحمان بن ابی‌الزناد یا کس دیگری از مشایخ و یاران خود را برای ما نقل کرد که می‌گفته است * محمد بن منکدر همه ساله حج می‌گزارد و تنی چند از یارانش هم با او همراه بودند. روزی در یکی از خانه‌های مکه به غلام خویش گفت: برو برای ما این چیزها را بخر. غلام گفت: به خدا سوگند هیچ بیش و کمی نه یک درم و نه بیش از آن نداریم. محمد بن منکدر گفت: برو که خداوند آن را فراهم می‌فرماید. غلام پرسید از کجا؟ محمد گفت: سبحان الله و با صدای بلند شروع به گفتن تلبیه کرد. یارانش که همراهش بودند با او تلبیه گفتند. قضا را ابراهیم بن هشام هم در آن سال به حج آمده بود صدای ایشان را شنید و پرسید چه خبر است اینان کیستند؟ گفتند: محمد بن منکدر و یاران اویند که به حج آمده‌اند و محمد بن منکدر متحمل هزینه ایشان است و برای آنان مرکب فراهم می‌سازد و برای ایشان خود را به زحمت می‌اندازد. ابراهیم بن هشام^۲ گفت: چاره‌ای از کمک کردن به محمد در این کاری که می‌کند نیست و همان ساعت چهار هزار درم برای او فرستاد. محمد آن را به غلام خویش داد و گفت: ای وای تو، نگفتم آنچه را گفتم برای ما خریداری کن که خداوند هزینه‌اش را می‌رساند. اینک خداوند آنچه را می‌بینی رساند برو و

۱. از دوستان و یاران بسیار نزدیک به محمد بن منکدر که در چند روایت پیش از این هم ملاحظه فرمودید که همراه او حج می‌گزارده است.

۲. یعنی ابراهیم بن هشام مخزومی که حاکم مدینه و مکه بوده است.

هر چه فرمان داده‌ام فراهم آور.

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت منکدر پسر محمد بن منکدر، از گفته پدرش برای ما نقل کرد که می‌گفته است: * در مدینه گرفتار خشک سالی سختی شدیم که چند سال پیایی ادامه داشت. محمد بن منکدر می‌گفته است: من پس از نیمه شب در بخش جلو مسجد بودم و به خدا سوگند در آسمان ابری وجود نداشت. مردی که ردایی پوشیده و آن را بر چهره خویش کشیده بود جلو من بود. شنیدم در دعا کردن تضرع و اصرار می‌کند تا آنکه شنیدم می‌گوید: پروردگارا تو را سوگند می‌دهم سوگندی سخت و همین جمله را تکرار می‌کرد. سپس این جمله را تکرار می‌کرد که پروردگارا سوگند می‌دهم که هم اکنون و همین ساعت، به خدا سوگند چیزی نگذشت که دیدیم ابرها در آسمان پدید آمد و به یکدیگر پیوسته شد پیش از آن هیچ پاره ابری هم در آسمان ندیده بودیم. آن گاه باران بارید و فراگیر شد و چون دهانه مشک از آسمان آب فرو می‌ریخت و چنان بارانی بارید که هرگز آن چنان ندیده بودم. و شنیدم آن مرد می‌گفت: بار خدایا نه ویرانی در آن باشد و نه غرق و نه گرفتاری و از میان بردن چیزی. و چون امام جماعت نماز صبح را سلام داد آن مرد ردای خود را بر سر و چهره‌اش کشید و رفت. من او را تعقیب کردم به کوچه لب‌آدین - نم‌بافان - رفت و به سراچه‌ای که داشت در آمد. فردای آن شب در باره او پرس و جو کردم، گفتند این زیاد درودگر است و برای خود بستری ندارد - همه شب را به نماز و دعا سپری می‌کند و از بسیار دعا کنندگان است و هر کاری هم که انجام می‌دهد پوشیده می‌ماند. محمد بن منکدر می‌گوید: این فرمانیش حضرت ختمی مرتبت را به یاد آوردم که فرموده است: «چه بسیار گمنامان و ژنده پوشان که فقط دو جامه کهنه بر تن دارند و چون خدا را سوگند دهد سوگندش را بر می‌آورد»^۱.

محمد بن منکدر می‌گوید: پس از آن با او آمد و شد داشتیم. و چون پاره‌ای از کارهای پسندیده‌اش را گفتم خوش نداشت و گفت: ای ابو عبدالله از این سخن در گذر، پاداش آن پیش همان کس است که برای رضای او انجام داده‌ایم. محمد بن منکدر می‌گوید: پس از آنکه مرا از این کار منع کرد دیگر نامش را نمی‌بردم و می‌گفتم مردی را می‌شناسم که چنین و چنان است، برای اینکه رغبت کنندگان به دعا بیشتر به آن توجه کنند و بدانند که میان

۱. این حدیث شریف با تفاوت‌های لفظی اندک در جامع الصغیر، ذیل شماره‌های ۴۴۰۲/۴۴۰۰ آمده است.

مردم صالحان هستند.

معن بن عیسی ما را خبر داد و گفت مالک بن انس برای ما نقل کرد که: محمد بن منکدر را در دو جامه کُلی رنگ و دو جامه رنگ شده به زعفران دیده که چندان تمیز نبوده است.

اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس و عبدالرحمان بن مقاتل قشیری دایی عبدالله بن مسلمة بن قعنب، از گفته عبدالملک بن قدامة برای ما نقل کردند که می گفته است: محمد بن منکدر را دیده است که نماز می گزارده و تکمه ها و بندهای پیراهنش گشوده بوده است. محمد بن عمر واقدی می گوید: محمد بن منکدر از جابر بن عبدالله و أمیمه دختر رقیقه و عروة بن زبیر و عبدالرحمان بن سعید بن یربوع و ربیعة بن عبدالله بن هُدَیر که عموی محمد بن منکدر بوده است و از حسن بصری و سعید بن جبیر حدیث شنیده است. محمد بن منکدر محدثی مورد اعتماد و کم حدیث و پرهیزکار و عبادت پیشه بوده است و بیشتر از جابر بن عبدالله حدیث نقل می کرده است. محمد بن منکدر به سال یکصد و سی و یک در مدینه در گذشته است.

عمر بن منکدر

برادر پدر و مادری محمد است. عمر فرزند نداشته و از عابدان بسیار کوشا بوده است. علاء بن عبدالجبار مکی عطار از گفته نافع بن عمر جمحی ما را خبر داد که می گفته است: مادر عمر بن منکدر به او می گفته است: دوست می دارم تو را خفته ببینم. پاسخ می داده است که مادر جان! شب فرا می رسد و بیم مرا فرو می گیرد سپیده دم برای من فرا می رسد و حال آنکه هنوز وظایف خود را انجام نداده ام.

احمد بن ابی اسحاق از گفته علاء بن عبدالجبار ما را خبر داد که می گفته است نافع بن عمر برای ما نقل کرد که: مردی با اموالی به مدینه آمد و گفت: مرا به مردی از قریش راهنمایی کنید تا این اموال را به او بدهم. او را به عمر بن منکدر راهنمایی کردند. آن مرد اموال را پیش او برد. عمر بن منکدر از پذیرفتن آن خودداری کرد. آن مرد گفت: این شخص از پذیرفتن خودداری کرد پس از او چه کسی است؟ گفتند: پس از او کسی را همچو ابوبکر بن منکدر نمی شناسم. آن مرد خواست به او بدهد از پذیرفتن خودداری کرد.

صاحب مال پرسید پس از این دو تن چه کسی است؟ گفتند: محمد بن منکدر. گوید: آن مرد پیش محمد رفت. او هم از پذیرفتن خودداری کرد. صاحب اموال خطاب به مردم مدینه چنین گفت که اگر می‌توانید همگان فرزندان منکدر باشید چنان کنید.

احمد بن ابی اسحاق ما را خبر داد و گفت سعید بن عامر، از گفته محمد بن لیث نقل کرد که می‌گفته است * در خانه عمر بن منکدر در باره موضوعی گفتگو کردند. مادرش گفت چنین و چنان بود و عمر بر خلاف گفته مادر گفت و چون بررسی کردند معلوم شد سخن عمر صحیح بوده است و او از مادرش در آن باره داناتر بوده و بیشتر به خاطر داشته است. گوید، عمر بن منکدر به مادرش گفت: مادر جان دوست می‌دارم کف پایت را بر چهره‌ام بگذاری. گفت پسر جان اگر این کار را انجام ندهم چه می‌شود؟ ولی عمر چندان تقاضا کرد که سرانجام مادر کف پای خود را بر چهره او نهاد.

احمد بن ابی اسحاق ما را خبر داد و گفت سعید بن عامر، از گفته عبدالله بن مبارک برای ما نقل کرد که می‌گفته است * ابو حازم گروهی از قاریان مسجد پیامبر (ص) را جمع کرد و پیش عمر بن منکدر رفتند. ابو حازم^۱ با عمر بن منکدر گفتگو کرد که اندکی از عبادت خود بکاهد. گفت: چه کنم شب فرا می‌رسد و بیم مرا فرو می‌گیرد و چون قرآن می‌خوانم باز می‌گردم و بار دیگر می‌خوانم و شب سپری می‌شود و من به انجام وظیفه خود نرسیده‌ام. احمد بن ابی اسحاق ما را خبر داد و گفت علاء بن عبدالجبار برایم حدیث کرد و گفت شنیدم نافع بن عمر جُمحی می‌گفت * چون بیماری و درد عمر بن منکدر شدت یافت ابو حازم را پیش او فرا خواندند عمر بی‌تابی می‌کرد. ابو حازم در آن باره با او سخن گفت. عمر پاسخ داد بیم آن دارم که از سوی خداوند گناهایی برای من آشکار و محاسبه شود که هرگز آنها را به حساب نمی‌آورده‌ام. نافع می‌گوید: این آیه تمام شب خواب را از او ربوده و مضطربش می‌داشت.^۲ عمر بن منکدر مردی سخت پارسا و عبادت پیشه بود.

۱. یعنی سلمة بن دینار که از پارسایان نامور قرن دوم هجری است. شرح حال و اخبار او به تفصیل در ابونعیم، حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۲۵۶-۲۲۹ آمده است و به روزگار حکومت عباسی در گذشته است - م.

۲. یعنی آیه چهل و هفتم، سوره سی و نهم - زمر.

ابوبکر بن مُنکدر

برادر پدر و مادری محمد و عمر است. ابوبکر بن منکدر این فرزندان را آورده است: عبدالله و ابراهیم که مادرشان عبدة دختر عبدالله بن ربیعة بن عبدالله بن هُدَیر بن عبدالعزّی است.

احمد بن ابی اسحاق از گفته غسان بن مُفَضَّل ما را خبر داد که می گفته است سعید بن عامر برای ما نقل کرد که * عربی صحرانشین به مدینه آمد و چون احوال و فضایل و موقعیت اجتماعی پسران منکدر را دید و از مدینه بیرون رفت، مردی او را دید و پرسید مردم مدینه را در چه حالی رها کردی، مردم چگونه بودند؟ گفت: به خیر و نیکی و اگر می توانی از خاندان منکدر بشوی چنان کن. واقدی می گوید: ابوبکر بن منکدر از برادرش محمد بزرگتر و محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بود.

محمد بن مُنذر

ابن زبیر بن عوام بن خُوَیلد بن اسد بن عبدالعزّی بن رباح بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب. محمد بن منذر این فرزندان را آورده است: سعید که مادرش نائله دختر عبدالله بن حَنْظَلَه غسیل بن ابی عامر راهب از انصار است. زبیر و عاتکه که مادرشان فارعة دختر مُسَلِّم بن زرارَة از خاندان ابوبکر بن کلاب است. فُلَیح و فُلَیحَة که مادرشان فاخته دختر عبدالله بن زبیر بن عوام است و عبیده و عُمَر و عبیدالله و منذر و عمرو و دختری به نام ام عمرو که مادرشان کنیزی است.

محمد بن عمر واقدی از گفته عبدالرحمان بن ابی الزناد، از قول پدرش ما را خبر داد که می گفته است * محمد بن منذر بن زبیر بن عوام از بردبارتر و شریف تر مردمان بود و چون از راهها می گذشت مردم برای بزرگداشت او آتشها را خاموش می کردند و می گفتند این محمد بن منذر است بر او دود مدمید. گوید: روزی او را دیدم که بند کفش او پاره شد آن را از پا در آورد کفش دیگرش را هم بیرون آورد و همان جا گذاشت و بدون اعتنا پی کار خود

رفت. و شنیدم مردی از خانواده خالد بن زبیر در باره چیزی محمد بن منذر را به خشم آورد. محمد به او نگریست و گفت: بسیار کم اتفاق می افتد که سفلگان قوم خوار و زبون نشوند.

صالح بن ابراهیم

ابن عبدالرحمان بن عوف بن عبدعوف بن حارث بن زُهره. مادرش ام کلثوم دختر سعد بن ابی وقاص بن اُهیّب بن عبدمناف بن زهره است. صالح این فرزندان را آورده است: سالم، سعد، ام کلثوم، ام عمرو، عثیمة که مادرشان الزعوم دختر عبیدالله بن عبدالرحمان بن حویطب بن عبدالعزی بن ابی قیس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حِسل بن عامر بن لوی است. و دختر دیگری به نام عاتکه که مادرش ام اسحاق دختر عمر بن عبدالله بن عوف بن عبدعوف بن عبدالحارث بن زُهره است.

محمد بن عمر واقدی می گوید: زُهری و عمرو بن دینار از صالح بن ابراهیم بن عبدالرحمان بن عوف روایت نقل کرده اند. صالح مردی کم حدیث بوده و به روزگار خلافت هشام بن عبدالملک و حکومت ابراهیم بن هشام مخزومی بر مدینه در گذشته است.

سعد بن ابراهیم

برادر پدر و مادری صالح است. سعد این فرزندان را آورده است: اسحاق و آمنه که مادرشان ام کلثوم دختر محمد بن عبدالله بن ابی سعد حکمی همپیمان عفان بن ابی العاص است. و دو پسر دیگر به نامهای ابراهیم و سوده که مادرشان أمّةالرحمان دختر فلان بن عبد بن زمعة بن ابی قیس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حِسل بن عامر بن لوی است. و محمد و اسماعیل که از کنیزکی متولد شده اند. کنیه سعد بن ابراهیم ابواسحاق است. او عهده دار قضاوت مدینه بوده و محدثی مورد اعتماد و پُر حدیث است.

معن بن عیسی ما را خبر داد و گفت سعید بن مسلم بن بانک برای ما نقل کرد و گفت: * خودم سعد بن ابراهیم را دیدم که در مسجد - یعنی مسجد النبی - قضاوت می کرد. ابوقطن عمرو بن هشام از گفته شعبه ما را خبر داد که می گفته است: * سعد بن ابراهیم

در هر شبانه روز یک بار قرآن را ختم می کرده است.

حجاج بن محمد هم از گفته شعبه ما را خبر داد که می گفته است: سعد بن ابراهیم همه روز روزه می داشت و هر شبانه روز یک بار قرآن را ختم می کرد.

عبدالعزیز بن عبدالله اُویسی ما را خبر داد و گفت ابراهیم پسر سعد برایم گفت که: به یاد دارم پدرم چندان عمامه داشت که شمار آن را به خاطر ندارم. خود همواره عمامه می بست و بر سر من که کودک بودم نیز عمامه می بست و می دیدم که کودکان هم عمامه می بستند. و نیز به خاطر دارم که مردم چون از نماز عصر بر می گشتند و می خواستند به نماز مغرب حاضر شوند پیراهنهای را در می آوردند و دو جامه رداء و ازار می پوشیدند.^۱

سعد و یعقوب دو پسر ابراهیم برای ما گفتند که: سعد بن ابراهیم به سال یکصد و بیست و هفت هجری در مدینه به هفتاد و دو سالگی در گذشته است.

عبدالملک بن ابی بکر

ابن عبدالرحمان بن حارث بن هشام بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم. مادرش ساره دختر هشام بن ولید بن مغیره بن عمر بن مخزوم است. عبدالملک بن ابی بکر دختری به نام رُبَیْحَه داشته است که او را سهیل بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم به همسری گرفته است. مادر ربیحه ام حکم دختر عمر بن عبدالرحمان بن حارث بن هشام است.

عبدالملک بن ابی بکر مردی توانگر و سخت بخشنده بوده و گاهی از او روایت شده است. او محدثی مورد اعتماد بوده و احادیثی از او روایت شده است. عبدالملک در آغاز حکومت هشام بن عبدالملک در گذشته است.

عبدالرحمان بن ابی بکر

برادر پدر و مادری عبدالملک است. از او هم روایت شده است. او در گذشته و از او نسلی نمانده است.

۱. ظاهراً نشان دهنده لطافت یا سرمای هوای مدینه به هنگام غروب است.

حارث بن ابی بکر

او هم برادر پدر و مادری عبدالملک و عبدالرحمان است. حارث این فرزندان را آورده است: عبدالله، مغیره و سارة که مادرشان کلثم دختر سعید بن نوفل بن مساحق بن عبدالله بن مخرمه بن عبدالعزی بن ابی قیس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لؤی است.

برادر پدری ایشان، عمر بن ابی بکر

مادرش قریبه دختر عبدالله بن زمعه بن اسود بن مطلب بن اسد بن عبدالعزی بن قصی است. عمر بن ابی بکر این فرزندان را آورده است: عیسی و عبدالله که از او نسلی باقی نمانده است و زینب که مادرشان ام عاصم دختر سلیمان بن سلیمان بن عاصم بن عمر بن خطاب است. از عمر بن ابی بکر هم گاهی روایت شده است.

عبدالرحمان بن ابان

عبدالرحمان بن ابان

ابن عثمان بن عفان بن ابی العاص بن أمیة بن عبدشمس بن عبدمناف بن قصی. مادرش أم سعد دختر عبدالرحمان بن حارث بن هشام بن مغیره است، مادر ام سعد، أم حسن دختر زبیر بن عوام بن خویلد بوده، و مادر ام حسن، اسماء دختر ابوبکر صدیق بوده است. عبدالرحمان این فرزندان را آورده است: ابان که در کودکی در گذشته و عثمان و عاتکه که مادر این سه تن حنتمه دختر محمد بن عبدالرحمان بن حارث بن هشام است. و پسری به نام ولید که از کنیزی متولد شده است.

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت موسی بن ابراهیم بن حارث مرا گفت که: «هیچ کس را در مورد دین و مملکت و جوانمردی چون عبدالرحمان بن ابان ندیده‌ام که هر سه را فراهم داشته باشد.»

واقدی می‌گوید: محمد و عبدالله پسران ابوبکر و بکر بن محمد بن عمرو بن حزم و کسان دیگری جز ایشان از عبدالرحمان که مرد کم حدیثی بوده است روایت کرده‌اند.

واقدی از گفتهٔ موسی بن محمد بن ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته است خود از عبدالرحمان شنیدم که از گفتهٔ پدرش از گفتهٔ عثمان بن عفان می‌گفت که گفته است: «به هنگام اجرای حدود حق شُفَعه و ستیز در آن باره وجود ندارد. مصعب بن عبدالله زُبیری از گفتهٔ مصعب بن عثمان ما را خبر داد که می‌گفته است: «عبدالرحمان بن ابان گاهی خانواده‌ای را که همگی برده بودند می‌خرید و فرمان می‌داد بر ایشان جامه پسنندیده بپوشانند و بر موهایشان روغن بزنند و سپس آنان را پیش او آورند و خطاب به آنان می‌گفت: شما در راه خدا آزاد هستید. با آزادی شما برای رهایی از سختیهای مرگ یاری می‌جویم. گوید: او در حالی که پس از خواندن تعقیب میان نمازگاه خانهٔ خود خفته بود در گذشت.

مصعب می‌گفته است از مرد دانشمندی شنیدم که می‌گفت: «انگیزه روی آوردن علی بن عبدالله بن عباس به عبادت این بود که به عبدالرحمان بن ابان نگرست و گفت به خدا سوگند با آنکه من به پیامبر (ص) خویشاوندی نزدیکتری دارم از عبدالرحمان برای عبادت سزاوارترم و برای آن تنهایی را پیشه ساخت.

ابوبکر بن عبدالله اصغر

ابن ابی جَهم. نام اصلی ابوجَهم چنین است: عُبَید بن حُدَیفة بن غانم بن عامر بن عبیدالله بن عُبَید بن عویج بن عدی بن کعب. مادرش کنیزی بوده است. ابوبکر نام این شخص است — یعنی تصور نشود که کنیه‌اش بوده است. ابوبکر بن عبدالله اصغر این فرزندان را آورده است: عبدالله و عبیدالله و ابوعثمان و محمد و رباح و عبدة و لیلی و أم سلمه که مادرشان أم‌ایها دختر عبدالرحمان بن ابی جَهم است. و سعید که مادرش کنیزی است. و کثیر و ابان و عمر و عبدالرحمان که از کنیزان متولد شده‌اند.

ابوبکر از سلیمان بن ابی حثمه روایت کرده و خود کم‌حدیث بوده است.

عبدالملک بن عبید

ابن سعید بن یربوع بن عنکثة بن عامر بن مخزوم. مادرش ام سفاح دختر سفاح بن سمرة بن خالد بن عبیدالله بن عبدالله بن یعمر بن محترس بن خلیل خزاعی است. عبدالملک بن عبید این فرزندان را آورده است: مسور و داود که مادرشان ام حکیم دختر داود بن قیس بن سائب بن عویمر بن عائد بن عمران بن مخزوم است.

کنیه عبدالملک بن عبید بن سعید بن یربوع، ابومسور است.

ابوالاسود، یتیم عروه^۱

نام او محمد و نسبش چنین است: محمد بن عبدالرحمان بن نوفل بن اسود بن نوفل بن خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصى. مادرش کنیزی است. محمد بن عبدالرحمان این فرزندان را آورده است: عبدالرحمان، ام کثیر، ام حکیم، ام عبدالله، ام زبیر و مادرشان کنیزی است. ابوالاسود در پایان حکومت امویان در گذشته است. او محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده و از او نسلی باقی نمانده است.

نیای او اسود بن نوفل بن خویلد از مهاجران به حبشه است که در آن سرزمین در گذشته است. ابوالاسود از مالک بن انس و جز او روایت کرده است.

عبدالرحمان بن قاسم

ابن محمد بن ابی بکر صدیق و می دانیم که نام اصلی ابوبکر عبدالله و نام اصلی پدرش ابوقحافه عثمان بوده است. ابوقحافه پسر عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره است. مادر عبدالرحمان بن قاسم، قریبه دختر عبدالرحمان بن ابوبکر صدیق است. عبدالرحمان بن قاسم این فرزندان را آورده است: اسماعیل و اسماء که مادرشان حبانة دختر عبدالرحمان بن

۱. چون عروه بن زبیر عهده دار هزینه پرورش او بوده است به یتیم عروه مشهور بوده است.

عبدالله بن عبدالرحمان بن سهل بن زید بن کعب بن عامر بن عدی بن مجدعة بن حارثة بن حارث از تیره اوس انصار است. و عبدالله که به روزگار حکومت حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب بر مدینه و هنگام خلافت ابوجعفر منصور دوانیقی قضاوت مدینه را بر عهده داشته است. مادر عبدالله، عاتکه دختر صالح بن ابراهیم بن عبدالرحمان بن عوف است. کنیه عبدالرحمان بن قاسم، ابو محمد بوده است.

عازم بن فضل ما را خبر داد و گفت حماد بن زید از گفته افلاح بن حمید برای ما نقل کرد که: بر خاتم عبدالرحمان نام خود و پدرش نوشته بود.

معن بن عیسی از گفته مالک بن انس ما را خبر داد که می گفته است: بر تن عبدالرحمان بن قاسم پیراهن زرد هراتی و ردای رنگ شده با گل سرخ دیده است.

محمد بن عمر واقدی از گفته عبدالرحمان بن ابی الزناد ما را خبر داد که می گفته است: چون ولید بن یزید بن عبدالملک در شام به خلافت نشست به پدرم ابوالزناد و عبدالرحمان بن قاسم و محمد بن منکدر و ربیعه پیام فرستاد و آنان را فرا خواند. آنان آهنگ شام کردند و پیش ولید رفتند. عبدالرحمان بیمار شد و در منطقه فدین شام^۱ در گذشت. همگی در مراسم تشییع و خاکسپاری او شرکت کردند. عبدالرحمان بن قاسم مردی پارسا و پر حدیث بوده است.

اسماعیل بن عمرو

ابن سعید بن عاص بن ابی اُحَیْحَه سعید بن عاص بن اُمیّه بن عبدشمس بن عبدمناف. مادرش ام حبیب دختر حریث بن سلیم بن عَش بن لبید بن عداء بن اُمیّه بن عبدالله بن رزاح بن ربیعه بن حرام بن ضنه بن عبد بن کثیر بن غدره بن قضاعه است. اسماعیل بن عمرو این فرزندان را آورده است: عبدالرحمان و عبدالله و ام اسماعیل که از کنیزی متولد شده اند.

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت: کنیه اسماعیل ابو محمد بوده است. او در منطقه اَعْوُص که در یازده میلی بر راه عراق بوده منزل داشته و مردی پارسا و خوددار بوده است.

۱. از بخشهای حوران شام است. حوران نزدیک دمشق است به معجم البلدان باقوت مراجعه فرمایید.

عمر بن عبدالعزیز می گفته است: اگر از خود اختیار می داشتم و کار خلافت بر دست من بود بدون تردید قاسم بن محمد یا آن ساکن اَعْوَص یعنی اسماعیل بن عمرو را بر آن می گماشتم.

اسماعیل بن عمرو تا روزگار حکومت فرزندان عباس زندگی کرد. هنگامی که داود به حکومت مدینه و مکه گماشته شد و به مدینه آمد به اسماعیل که داود آهنگ گرفتن او را داشت گفتند مناسب است پنهان شوی! گفت هرگز به خدا سوگند اگر چه برای چشم بر هم زدنی باشد.

به داود هم گفته شد تو را چه نیازی بر آنکه اسماعیل در تنهایی به نفرین بر تو پردازد. داود او را رها کرد و متعرض او نشد. ولی اسماعیل بن اُمیة بن عمرو بن سعید و ایوب بن موسی بن عمرو بن سعید را - که پسر عموهای او بودند - فرو گرفت و در مدینه به زندان افکند.

اسماعیل بن عمرو پس از آن اندکی زنده ماند و در گذشت. سلیمان بن بلال و ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة و جز آن دو از او حدیث کرده اند. او محدثی کم حدیث بوده است.

اسماعیل بن اُمیة

ابن عمرو بن سعید بن عاص بن ابی اُحیحة سعید بن عاص بن اُمیة بن عبدشمس. مادرش کنیزی است. اسماعیل را فرزند و نسلی نبوده است و به سال یکصد و چهل و چهار هجرت در گذشته است. او محدثی مورد اعتماد و پر حدیث بوده است.

ایوب بن موسی

ابن عمرو بن سعید بن عاص بن ابی اُحیحة سعید بن عاص بن اُمیة بن عبدشمس. مادرش کنیزی بوده است. ایوب پسری به نام محمد داشت که مادرش ام حبیب دختر اُمیة بن عمرو

۱. یعنی داود بن عبدالله بن عباس عموی سجاح و منصور و نخستین حاکم عباسی بر مدینه و مکه و یمن و طایف و یمامه که چند ماهی حکومت کرد و به سال ۱۳۳ هجری در ۵۲ سالگی در گذشت. به زرکلی، الأعلام، ج ۳، ص ۸ و معجم الانساب، زامباز، ص ۳۶ مراجعه فرماید.

بن سعید بن عاص بوده است. ایوب برای یکی از خلیفگان اموی حکومت بر طائف را پذیرفته است. ایوب محدثی مورد اعتماد بوده و او را احادیثی است.

عبدالله بن عكرمة

ابن عبدالرحمان بن حارث بن هشام بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم. کنیه اش ابو محمد و مادرش دختر عبدالله بن ابی عمرو بن حفص بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم است. عبدالله بن عكرمة این فرزندان را آورده است: عبدالرحمان که از او نسلی باقی نمانده است، و زینب و ام حکیم و أم سلمة و فاطمة که مادرشان ام عمرو دختر ابوبکر بن عبدالرحمان بن حارث بن هشام است. عكرمة که مادرش حبیبة دختر ابراهیم بن عبدالرحمان بن عبدالله بن ابی ربیعہ بن مغیره است. اسحاق که مادرش سارة دختر مثنی بن حکیم بن نُجبة بن ربیعہ است. ابوبکر و عمر و عثمان و هشام و ام سلمه و ام قاسم که مادرشان ثلیکه دختر حُجر بن حبیب بن حارث بن یزید بن سنان بن ابی حارثه است. مغیره که مادرش ام عثمان دختر بسطام بن قبیصة بن بشر بن حلمة بن نجبه بن ربیعہ فزاری است. عبدالملک و خالد که مادرشان کنیری است.

عبدالله محدثی کم حدیث بوده است.

حارث بن عكرمة

برادر پدر و مادری عبدالله است.

حارث این فرزندان را آورده است: مغیره که مادرش سالمة دختر حُمَید بن ابی جَهم بن حُدَیفة است. عبدالله و ام حکیم که مادر این دو سَلَمَة دختر محمد بن عمر بن ابی سلمة بن عبدالاسد است. پسر دیگری هم داشته است که مادرش ام حکیم دختر حجر بن حبیب بن حارث بن یزید بن سنان بن ابی حارثه است. حارث بن عكرمة به راستی مرد کم حدیثی بوده است.

ابوبکر بن عبیدالله

ابن عبیدالله بن عمر بن خطاب بن نفیل بن عبدالعزّی بن ربیع بن عبیدالله بن قرظ بن رزاح بن عدی بن کعب است. مادرش عایشه دختر عبدالرحمان بن ابی بکر صدیق است. ابوبکر این فرزندان را آورده است: محمد و خالد و بلال و ابیّه و عایشه که مادرشان امّ حسین دختر خالد بن منذر بن ابی اُسَید بن ربیع بن بدّی بن عامر بن عوف بن حارثه بن عمرو بن خزرج بن ساعده از تیره خزرج انصار است.

ابوبکر بن عبیدالله که پدر خالد بن ابوبکر است از ابن عمر روایت کرده و در گذشته دور مرده است. زهری از ابوبکر بن عبیدالله روایت کرده است. ابوبکر مورد اعتماد و کم حدیث بوده است.

قاسم بن عبیدالله

ابن عبیدالله بن عمر بن خطاب بن نفیل. مادرش ام عبیدالله دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق است. قاسم به روزگار حکومت مروان بن محمد در گذشته و مردی کم حدیث بوده است.

عمر بن عبیدالله

ابن عبیدالله بن عمر بن خطاب. مادرش ام سلمه دختر مختار بن ابی عبید بن مسعود بن عمرو بن عمیر بن عوف بن ثقیف است. عمر بن عبیدالله این فرزندان را آورده است: عبیدالله، عبدالرحمان، عبیدالله و اسماء که از کنیزکان متولد شده‌اند. عمر مردی کم حدیث بوده و ابوالزناد از او روایت کرده است.

عبدالعزیز بن عبدالله

ابن عبدالله بن عمر بن خطاب بن نفیل. مادرش ام عبدالله دختر عبدالرحمان بن زید بن خطاب است. عبدالعزیز این فرزندان را آورده است: محمد که مادرش اُمّة الحمید^۱ دختر سلمة بن عبدالله بن سلمة بن ربیعة بن ابی امیه است. عمر که مادرش کئسه دختر عبدالحمید بن عبدالله بن عبدالله بن عامر بن کریر بن ربیعه بن حبیب است. عبدالله که همان عابد است و مادرش اُمّة الحمید دختر عبدالله بن عیاض بن عمرو بن بُلَیل بن بلال بن اُحیحة بن جُلاح بن حریش بن جحجبا بن کلفة بن عوف بن عمرو بن عوف از تیره اوس انصار است. اسحاق که مادرش فارعة دختر عبدالرحمان بن مغیره بن حُمَید بن عبدالرحمان بن عوف است. آمنه دختر عبدالعزیز که مادرش ام سلمه دختر معقل بن نوفل بن مساحق بن عبدالله بن مخرمه بن عبدالعزّی بن ابی قیس بن عبود است. آمنه نخست همسر محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان بوده و پس از مرگ محمد، عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب او را به همسری گرفته است. و عمر و ابوبکر و عبدالحمید پسران عبدالعزیز که مادرشان کنیزی است.

عمر بن عبدالعزیز - خلیفه اموی - عبدالعزیز بن عبدالله را به ولایت مدینه و کرمان و یمامه گماشته است!^۲ هنگامی که حسین بن علی بن حسین خروج کرد، عمر پسر عبدالعزیز بن عبدالله والی مدینه بود. برادرش عبدالله بن عبدالعزیز که مشهور به عابد بود وصیت کرد که برادرش عُمر بر او نماز نگذارد. او همچنان در هجرت از مدینه در گذشت.

۱. ملاحظه می کنید که با افزودن کلمه (أُمّة) به معنی برده به حمید که از صفات حق تعالی است برای نامگذاری زنها استفاده می شده است همان گونه که در باره مردها کلمه «عید» را می افزوده اند.

۲. این عبارت و عبارت بعدی آشفته و نارساست. زامباور میان والیان مدینه از این شخص نام نمی برد و آنگهی حکومت کرمان و یمامه چگونه با مدینه ممکن بوده است. و چون این بخش طبقات در چاپ ادوارد ساخاو و احسان عباس نیامده است نمی دانم در نسخه اصل چگونه بوده است.

عبدالله بن واقد

ابن عبدالله بن عمر بن خطاب. مادرش اُمّة الله دختر عبدالله بن عبّاش بن ابی ربیعة بن مغیره است. عبدالله بن واقد این فرزندان را آورده است: واقد، ام عثمان، رقیة، سودة، عاتکه که مادرشان ام جمیل دختر ابوبکر بن عبدالله عمر بن خطاب است. عبدالله بن واقد از عبدالله بن عمر روایت کرده است، یحیی بن سعید و أسامة بن زید از او روایت کرده اند. عبدالله بن واقد سالیان درازی است که در گذشته است. او به سال یکصد و هفده به روزگار حکومت هشام بن عبدالملک در گذشته است.

ابوعبیده بن عبیدالله

ابن عبدالله بن عمر بن خطاب بن نفیل بن عبدالعزّی بن رباح بن عبدالله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب. مادرش ام عبدالله دختر قاسم بن ابی بکر صدیق است.^۱ ابوعبید دو پسر به نامهای محمد و قاسم داشته که مادرشان جویریة دختر عبدالله بن نضله از خاندان مُدلج کنانه است.

جعفر بن سالم

ابن عبدالله بن عمر بن خطاب بن نفیل. مادرش کنیزی است. جعفر از پدر خود و از قاسم بن محمد روایت کرده است. عبدالله بن عمر از او حدیث آورده است.

ابوبکر بن سالم

ابن عبدالله بن عمر بن خطاب بن نفیل. مادرش ام حکم دختر یزید بن عبدقیس است. ابوبکر این فرزندان را آورده است: سالم و هشیمه که مادرشان بریهة دختر مُجبر بن عبدالرحمان بن

۱. یکی از ارزش های کتاب طبقات روشن ساختن پیوندهای سببی و نسبی است ملاحظه می فرمایید که ابوعبیده پسر خاله حضرت صادق (ع) است.

عمر بن خطاب است. محمد و اُمّة‌الحمید که مادرشان کنیزی است. عمر که مادرش سوده دختر دیگر مُجَبَّر بن عبدالرحمان بن عُمر بن خطاب است. گاهی از ابوبکر بن سالم روایت شده است.

عُمر بن سِالم

برادر پدر و مادری ابوبکر است. عمر پسری به نام حفص داشته که مادرش کنیزی بوده است.

محمد بن زید

ابن عبدالله بن عمر بن خطاب، مادرش ام‌حکیم دختر عبیدالله بن عمر بن خطاب است. محمد این فرزندان را آورده است؛ واقد، عمر، ابوبکر، زید، عاصم و دو دختر به نامهای ام‌حکیم و فاطمه و مادرشان کنیزی بوده است. عبدالرحمان اکبر، بلال، عبدالرحمان اصغر که مادرشان قرّة‌العین^۱ دختر حُوَیّ بن شماس بن صفوان بن صباح بن طریف بن زید بن عمرو بن ربیع بن کعب بن ربیع بن ثعلبة بن سعد بن ضَبّة است. و ابو عبیده که مادرش کنیزی است.

عاصم بن عبیدالله

ابن عاصم بن عمر بن خطاب بن نُفَیل. مادرش ام‌سلمة دختر عبدالله بن ابی‌احمد بن جحش بن رثاب از خاندان اسد بن خزیمه است. او حکومت عباسیان را درک کرده و به حضور نخستین خلیفه عباسی یعنی ابوالعباس عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس - سفاح - رسیده است. هر چند عاصم پر حدیث بوده است ولی به احادیث او استناد نمی‌شود.

۱. این نامگذاری در قرن اول هجرت در خور توجه است.

عمر بن حفص بن عاصم

ابن عمر بن خطاب. مادرش میمونه دختر داود بن کلیب بن اساف بن عتبة بن عمرو بن خدیج بن عامر بن جشم بن حارث بن خزرج است. عمر بن حفص این فرزندان را آورده است: ابوبکر، عبیدالله، زید، عبدالله، عبدالرحمان، محمد، عاصم، ام عاصم، ام عیسی، ام مسکین که مادرشان فاطمه دختر عمر بن عاصم بن عمر بن خطاب است.

عبدالله بن عروة

ابن زبیر بن عوام بن خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصى. مادرش فاخته دختر اسود بن ابی البختری بن هشام بن حارث بن اسد بن عبدالعزی بن قصى است. عبدالله بن عروة این فرزندان را آورده است: عمر، صالح، عایشه که مادرشان ام حکیم دختر عبدالله بن زبیر بن عوام است. سلمه، سالم، مسالم، خدیجه، صفیه که مادرشان ام سلمه دختر حمزه بن عبدالله بن زبیر بن عوام است.

کنیه عبدالله بن عروة، ابوبکر بوده است. زهری گاهی از او که کم حدیث بوده روایت کرده است.

محمد بن سلیم ما را خبر داد و گفت شنیدم که سفیان بن عیینه می گفت: * به عبدالله بن عروه گفته شد مدینه را که جایگاه هجرت و سنت است رها کردی. اگر به مدینه باز گردی تو مردم را می بینی و مردم تو را می بینند. گفت: مردم کجا باقی مانده اند؟ اینک مردم دو گروه بیشتر نیستند یا سرزنش کنندگان در بدبختی یا رشک برندگان به نعمت.

محمد بن سلیم ما را خبر داد و گفت از یوسف بن یعقوب ماجشون شنیدم که می گفت: * همراه پدرم برای انجام کاری رفته بودم. در بازگشت پدرم به من گفت: آیا دوست داری این پیرمرد را ببینی؟ که او یکی از بازماندگان قریش است و آنچه از حدیث و خردمندی بخواهی پیش او خواهی یافت. مقصود پدرم عبدالله بن عروه بود. گوید: پیش او رفتیم. پدرم با او به درازا سخن گفت آن گاه پدرم در باره بنی امیه و بدرفتاری ایشان و آنچه مردم از ایشان کشیده اند سخن گفت و افزود که امیدهای مردم از قریش بریده شده است.

عبدالله بن عروہ به پدرم گفت: ای شیخ سخن را کوتاه کن. برای مردم در قریش تا هنگامی که بنی فلان به حکومت نرسند امید خیر و کار پسندیده وجود خواهد داشت. و هرگاه آنها به حکومت برسند امیدهای مردم بریده خواهد شد. در این هنگام سلمة اَعْوَز که دوست و همراه ما بود به عبدالله بن عروہ گفت: یعنی بنی هاشم؟ و او با سر خود اشاره کرد آری.^۱

یحیی بن عروہ

ابن زبیر بن عوام. کنیه اش ابو عروہ است. مادرش أم یحیی دختر حکم بن ابی العاص بن اُمیة بن عبدشمس است. یحیی این فرزندان را آورده است: عروہ که مادرش زینب دختر عبیده بن منذر بن زبیر بن عوام است. مروان اکبر، محمد اکبر، و زبیر که از این سه تن نسلی باقی نمانده است و أم یحیی و اسماء و حکم و أم عبدالله و عایشه که مادر همگی ام ابراهیم دختر ابراهیم بن عبدالله بن نُعَیم بن نَحَام عدوی است. عبدالملک و مروان و محمد که از کنیزی متولد شده اند. زهری از یحیی بن عروہ روایت کرده است. یحیی کم حدیث بوده است.

محمد بن عروہ

ابن زبیر بن عوام. برادر پدر و مادری یحیی است. محمد یک فرزند داشته است: أم یحیی، که مادرش حفصة دختر عبدالرحمان بن عمرو بن سعد بن معاذ است.

عثمان بن عروہ

برادر پدر و مادری محمد و یحیی است. عثمان این فرزندان را آورده است: عروہ، ابوبکر، عبدالرحمان، یزید، ام یحیی، حفصة، کلثم که مادرشان قریبة دختر عبدالرحمان بن منذر بن زبیر بن عوام است. یحیی و هشام که از کنیزی متولد شده اند. خدیجه، اُبَیة، فاطمه که مادرشان ام حبیب دختر عبدالله بن عبدالله بن حنظلة بن ابی عامر راهب از تیره اوس انصار

۱. بدیهی است که نباید از خاندان زبیر نسبت به بنی هاشم جز اینگونه قضاوت انتظار داشت - م.

است. عثمان مردی کم حدیث بوده و در آغاز خلافت ابوجعفر - منصور دوانیقی - در گذشته است و گاهی از او روایت شده است.

هشام بن عروة

ابن زبیر بن عوام. مادرش کنیزی است. او این فرزندان را داشته است: زبیر، عروة، محمد که مادرشان فاطمه دختر منذر بن زبیر بن عوام است. کنیه هشام بن عروة، ابومنذر بوده است. عمرو بن عاصم کلابی ما را خبر داد و گفت همام بن یحیی، از گفته هشام بن عروة برای ما حدیث کرد که می گفته است: « پدرم می گفت من احادیث را می نوشتم و سپس آن را نابود کردم و دوست می دارم ای کاش پدر و مادرم را فدای آنها می کردم و آنرا نابود نمی ساختم.

محمد بن عمر واقدی می گوید: هشام بن عروة از - عموی خود - عبدالله بن زبیر حدیث شنیده است. عبدالله بن زبیر فاطمه دختر منذر را برای او به همسری گرفته است. هشام از قول پدر و همسر خود روایت کرده است، همچنین از وهب بن کیسان هم روایت کرده است. هشام محدثی کاملاً مورد اعتماد و پر حدیث بوده و سخن او حجت است. واقدی گوید یحیی بن سعید قطان، از گفته شعبه نقل می کرد که می گفته است: « هشام بن عروة حدیثی را که پدرش عروه در مورد دست زدن به آلت تناسلی نقل می کرده نشنیده است - یعنی حدیثی را که بئسرة دختر صفوان روایت می کرده که این کار مبطل و ضوست. یحیی بن سعید می گوید: خودم در باره آن حدیث از هشام بن عروه پرسیدم. گفت پدرم آن را برایم نقل کرد.

هشام بن عروة در بغداد به سال یکصد و چهل و شش در گذشت و در گورستان خیزران به خاک سپرده شد.

عبیدالله بن عروة

ابن زبیر بن عوام. مادرش اسماء دختر سلمة بن عمران بن ابی سلمة بن عبدالاسد مخزومی است. عبیدالله بن عروة این فرزندان را آورده است: عروة، عاصم، مصعب، حفصة که

مادرشان دختر رباح بن حفص بن عاصم بن عمر بن خطاب است.

عبیدالله بن عروه کوچکترین فرزند عروه است که حدیثی از او نشنیده ولی برخی چیزها که دیده است حکایت کرده است. عبیدالله بن عروه چندان زنده بوده که محمد بن عمر واقدی او را دیده است. من - محمد بن سعد - به واقدی گفتم: به هنگام مرگ عبیدالله بن عروه چند ساله بودی؟ گفت: نه ساله.

عُمر بن عبدالله

ابن عروه بن زبیر بن عوام. مادرش ام حکیم دختر عبدالله بن زبیر است. عمر بن عبدالله فرزندى نداشته است، و سالخورده شده است. عمر بن عبدالله از عروه بن زبیر و قاسم بن محمد روایت کرده است. ابن جریر از او روایت کرده است. عمر کم حدیث بوده است.

یحیی بن عباد

ابن عبدالله بن زبیر بن عوام. مادرش عایشه دختر عبدالرحمان بن حارث بن هشام بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم است. یحیی بن عباد این فرزندان را آورده است: یعقوب، اسحاق، عبدالرحمان، عبدالوهاب که مادرشان اسماء دختر ثابت بن عبدالله بن زبیر بن عوام است. عبدالملک که از کنیزی متولد شده است. عایشه و سوده که مادرشان اسماء دختر عروه بن زبیر است. مادر اسماء سوده دختر عبدالله بن عمر بن خطاب است و مادر سوده، صفیه دختر ابو عبید بن مسعود ثقفی است و مادر صفیه، عاتکه دختر اُسَید بن ابی العیص بن اُمیّه است و مادر عاتکه، زینب دختر ابو عمرو بن اُمیّه است.

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت عبدالرحمان بن ابی الزناد به من گفت که یحیی بن عباد دارای جوانمردی و مردانگی بود و هیچ جوانی را در نعمت بهتر از او ندیده‌ام.

عبدالله بن ابی بکر حزم و محمد بن اسحاق از او روایت کرده‌اند. او دیر بازی است که در گذشته و به هنگام مرگ سی و شش ساله بوده است. یحیی محدثی مورد اعتماد و پر حدیث بوده است.

سَلْمَةُ بنِ أَبِي سَلْمَةَ

ابن عبدالرحمان بن عوف بن عبدعوف بن عبدالحارث بن زهرة. مادرش کنیزی است. سَلْمَةُ این فرزندان را آورده است: مروان، عُمَر، محمد، ام سلمة که مادرشان ام عبّاد دختر ابراهیم بن عبدالرحمان بن عوف است. أمّة الواحد مادر این دختر کنیزی بربری است. زهری گاهی از سلمة بن ابی سلمه روایت کرده است. او محدثی کم حدیث بوده است.

برادرش، عُمَر بن ابی سَلْمَةَ

ابن عبدالرحمان بن عوف بن عبدعوف بن عبدالحارث بن زهره. نام مادرش را برای ما نگفته‌اند. عمر بن ابی سلمه این فرزندان را آورده است: یحیی، ابراهیم که در کودکی در گذشت، ام محمد و تماضر که مادر ایشان حَبّابه دختر محمد بن مصعب بن عبدالرحمان بن عوف است.

یعقوب بن ابراهیم بن سعد بن ابراهیم به من خبر داد که: * عبدالله بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب در همان شبهای نخست قیام خود در شام عمر بن ابی سلمه را کشته است. عمر همراه یکی از خواهرزادگان اموی خود بوده است و به همین سبب او را هم همراه ایشان کشته‌اند.

ابو عوانه و هُشیم از عمر بن ابی سلمه روایت کرده‌اند. عمر اگر چه پر حدیث بوده ولی به حدیث او استناد نمی‌شده است.

عبدالمجید بن سهل

ابن عبدالرحمان بن عوف بن عبدعوف بن عبدالحارث بن زهرة. مادرش کنیزی است. عبدالمجید این فرزندان را آورده است: سُهَیل، سودة، أمّة العزیز که مادرشان ام عمرو دختر عبدالعزیز بن عبدالرحمان بن زمعة بن ابی قیس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی است.

حسن بن عثمان

ابن عبدالرحمان بن عوف بن عبدعوف بن عبدالحارث بن زهرة. مادرش ام‌الحکم دختر سعد بن ابی وقاص است. حسن این فرزندان را آورده است: جابر، یحیی، سعد، که مادرشان ام‌یحیی دختر یحیی بن ابی‌عمیر بن ابی‌طلحة از خاندان مالک بن نجار و از تیره خزرج انصار است. ابراهیم و ام‌الحکم که مادرشان کنیزی است. فاطمه که مادرش عاتکه دختر یزید بن فرات بن معاویه از خاندان بگاء و از فرزندانزادگان عامر بن صعصعه است.

عبدالرحمان بن حمید

ابن عبدالرحمان بن عوف بن عبدعوف بن عبدالحارث بن زهره. مادرش کنیزی است. عبدالرحمان بن حمید این فرزندان را آورده است: ابراهیم، حمید، و ام‌حمید که مادرشان ام‌ةالرحمان دختر محمد بن عبدالرحمان بن عوف است. قاسم و سعید که همان کراع است و مادرشان امامة دختر قاسم بن محمد بن عبدالرحمان بن عوف است.

عبدالرحمان محدثی مورد اعتماد است و احادیثی نقل کرده است. او از پدر خویش و از سعید بن مسیب و ابراهیم بن عبدالرحمان بن عوف و اعرج روایت نقل کرده است. عبدالرحمان بن حمید در آغاز خلافت ابوجعفر منصور در گذشته است.

عزیر

نام اصلی او عبدالرحمان و پسر مغیره بن حمید بن عبدالرحمان بن عوف بن عبدعوف است. مادرش حمیده دختر عبدالله بن ابی‌عثمان بن اخنس بن شریق ثقفی است که همپیمان ایشان بوده است. عزیر این فرزندان را آورده است: محمد، ابراهیم اکبر، یعقوب، حمید، ام‌حکیم، فارعة که مادرشان هند دختر مروان بن حارث بن عمرو بن سعد بن معاذ از خاندان عبدالاشهل است. سلیمان و ابراهیم اصغر که هر دو در کودکی مردند و مادرشان ام‌کثیر دختر محمد بن زبیر بن کثیر بن صلت از قبیله کنده‌اند. یحیی و رغوم که مادرشان دختر صالح بن

ابراهیم بن عبدالرحمان بن عوف است. عیسی و عزیر که مادرشان عاتکه نامی است که دختر کنیزکی بربری بوده است.

ابوبکر بن حفص

ابن عمر بن سعد بن ابی وقاص بن اُهیب بن عبدمناف بن زهرة بن کلاب. مادرش هُنیده دختر محرز بن شهاب بن ابی شمّر از قبیله غسان است. ابوبکر بن حفص این فرزندان را آورده است: عبدالملک، محمد، حفصة که مادرشان بُرَیْهَة دختر محمد بن اسود بن عوف بن عبدالحارث بن زهره است. مُحَبَّاة و اُم سلمه که مادرشان کنیزی به نام سُعدی است.

اشعث بن اسحاق

ابن سعد بن ابی وقاص. مادرش شجرة دختر کلیب بن رافع بن جزئی بن مُدلج بن ایاس بن عبدغَنَم بن جحاش بن بجالة بن مازن بن ثعلبة بن سعد است. اشعث این فرزندان را آورده است: حمزه، محمد، ام اسماعیل، عبیده، ام هشام که مادرشان حفصة دختر عامر بن سعد بن ابی وقاص است.^۱

اسماعیل بن محمد

ابن سعد بن ابی وقاص. کنیه اش ابو محمد و مادرش کنیزی است. اسماعیل این فرزندان را آورده است: ابوبکر، ام محمد، ام کلثوم، ام قاسم که مادرشان اُم سلیمان دختر عبدالله بن عبیدالله بن عاصم بن خطاب است. و دختر دیگری به نام حَفْصَة که مادرش ام عمرو دختر عبیدالله بن عبدالله بن عمر بن خطاب است. مادر ام عمرو، عایشه دختر عبدالرحمان بن ابی بکر صدیق است.

اسماعیل بن محمد مورد اعتماد است و او را احادیثی است. او به سال یکصد و سی و

۱. با اندک بررسی در شرح حال بیشتر این اشخاص ملاحظه می فرمایید که با دختر عموهای خود را ازدواج کرده اند.

چهار هجری به روزگار خلافت سجاح در گذشته است.

ابراهیم بن محمد

ابن سعد بن ابی وقاص، مادرش کنیزی بوده است. او را فرزند نبوده و گاهی از او روایت شده است.

داود بن عامر

ابن سعد بن ابی وقاص، مادرش ام عبیدالله دختر عبدالله بن موهب بن رباح بن مالک بن غنم بن ناجیه از همپیمانان اشعری خاندان زهره است. داود بن عامر این فرزندان را آورده است: عبدالله که مادرش ام سلمه دختر اسحاق بن سعد بن ابی وقاص است. ابراهیم که همان کَرْدَم شاعر است، محمد، اسحاق، أمّة الحمید که همان حماده است و مادرشان ام هشام دختر مسَلْمَة بن علاء بن حارثه بن عبدالله بن سلمة از قبیله ثقیف است که همپیمان بنی زهره بوده اند.

قُرین بن مُطَلَب

ابن سائب بن ابی وادعة، نام ابی وادعة، حارث بن صُبیرة بن سعید بن سعد بن سهم است. مادرش کنیزی به نام زبیبه است. قُرین این فرزندان را آورده است: محمد، ابراهیم، ام اسحاق که مادرشان ام عبدالله دختر عمر بن عبدالله بن عوف بن عبدعوف بن عبدالحارث بن زُهره است. قرین دختر سعید بن مسیب را به همسری گرفته و از سعید بن مسیب روایت کرده است. قرین کم حدیث است.

کثیر بن کثیر

ابن مطلب بن ابی وادعة بن صبیرة بن سعید بن سعد بن سهم. مادرش عایشه دختر عمرو بن

ابی عقرب است. ابی عقرب همان خویند بن عبدالله بن بُجَیر بن حِماس بن عُرَیج بن بکر بن عبدمناف بن کنانة است.

سفیان بن عیینه، کثیر بن کثیر را دیده و از او روایت کرده است. کثیر شاعر بوده و او را فرزند نبوده است.

جعفر بن کثیر

برادر پدر و مادری کثیر است. او پسری به نام عبدالله داشته است که مادرش عایشه دختر حمزة بن مطلب بن ابی وادعه است.

سعید بن کثیر

برادر پدر و مادری جعفر و کثیر است. سعید این فرزندان را آورده است: عبدالله که همان ربیع است و اسماعیل که همان سالم است و ابراهیم که مادرشان حُمَیْدَة دختر عبدالله بن مطلب بن ابی وادعه است.

یعقوب بن زید

ابن طلحة بن عبدالله بن ابی ملیکه بن عبدالله بن جدعان بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مُرَة. مادرش خالدة دختر معاذ بن مهاجر بن قنفذ بن عُمیر بن جدعان بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مُرَة است.

کنیه یعقوب، ابوعرفة است. او مردی داستان پرداز و کم حدیث و بدون فرزند رده است. مالک بن انس از یعقوب روایت کرده است. یعقوب در آغاز خلافت منصور عباسی در گذشته است.

محمد بن زید

برادر پدر و مادری یعقوب است. محمد بن زید تنها پسری به نام عبدالله داشته که مادرش کنیزی بوده است. گاهی از محمد بن زید روایت شده است.

محمد بن علی

ابن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قُصَیّ. مادرش عالیله دختر عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب است. محمد بن علی این فرزندان را آورده است: عبدالله اصغر که همان ابوالعباس سفاح است و نخستین کس از فرزندان زادگان عباس بن عبدالمطلب است که به خلافت رسیده است. داود و عبیدالله و ریطة که این دختر پیش از رسیدن به حد بلوغ در گذشته است، مادر این چهار تن ریطة دختر عبیدالله بن عبدالله بن عبدالممدان بن دیان از خاندان حارث بن کعب است. عبدالله اکبر که همان ابو جعفر منصور است که پس از برادرش ابوالعباس به خلافت رسیده است و مادرش کنیزی بوده است. ابراهیم که مادر او هم کنیزی بوده است. او همان کسی است که عنوان امام داشته و همه داعیان حکومت برای بنی عباس پیش او آمد و شد داشته‌اند. یحیی و عالیله که مادرشان ام‌الحکم دختر عبدالله بن حارث بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب است. موسی که مادرش کنیزی است. عباس و اسماعیل و یعقوب که همان ابوالاسباط است و دختری به نام لبابه که او را جعفر بن سلیمان بن علی به همسری گرفته است. لبابه بدون آنکه برای جعفر فرزندی بیاورد در گذشته است و هر یک از این فرزندان از کنیزی متولد شده‌اند.

عباس بن محمد بن علی گفته است که - پدرش - محمد بن علی بن عبدالله بن عباس به سال یکصد و بیست و پنج در شصت سالگی به روزگار حکومت ولید بن یزید بن عبدالمملک در منطقه شرات از سرزمین شام در گذشته است. ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه او را وصی خود قرار داده و کتابهای خود را به او سپرده است، و در واقع محمد بن علی جانشین و وصی عبدالله بن محمد بوده است. ابوهاشم به محمد بن علی گفته است که حکومت بدون تردید میان فرزندان تو خواهد بود. شیعیان که پیش ابوهاشم آمد و شد

داشتند از آن پس پیش محمد بن علی آمد و شد می کردند. ابوهاشم مردی دانشمند بود که بسیار حدیث شنیده و کتابهای پیشینیان را خوانده بود. محمد بن علی بن عبدالله هم بسیار حدیث شنیده بود. او از سعید بن جبیر پرسید چه هنگامی تلبیه گفتن قطع می شود.

داود بن علی

ابن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب. مادرش کنیزی است. داود هنگامی که ابوالعباس سفاح در کوفه آشکار شد و به منبر رفت تا برای مردم بخطبه بخواند و در مانده گردید و نتوانست چیزی بگوید، از جای برجست و کنار منبر ایستاد و سخنرانی کرد و موضوع قیام و کارشان را برای مردم بازگو کرد. به مردم وعده دادگری و نویدهای دیگر داد و مردم پراکنده شدند. ابوالعباس سفاح، داود را به حکومت مکه و مدینه گماشت و او به سال یکصد و سی و دو سرپرستی حج را عهده دار شد و با مردم حج گزارد و این نخستین حج بود که سرپرستی آن را عباسیان بر عهده داشتند. داود پس از حج به مدینه رفت، چند ماهی در آن شهر بود و به سال یکصد و سی و سه در پنجاه و دو سالگی در گذشت. او فقط هشت ماه از دولت عباسیان را زنده بود. محمد بن عبدالرحمان بن ابی لیلی و کسان دیگری جز او از داود بن علی بن عبدالله بن عباس روایت نقل کرده اند و داود از پدرش روایت می کرده است.

عیسی بن علی

برادر پدر و مادری داود است. عیسی بن علی سلامت طلب و عافیت جو بوده و تا هنگام مرگ عهده دار هیچ کاری برای عباسیان نشده است. گاهی از او روایت شده است. او به روزگار خلافت مهدی در گذشته است.

سلیمان بن علی

ابن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب. مادرش کنیزی است. او هم به پنجاه و نه سالگی در بصره به سال یکصد و چهل و دو در گذشته است.

حسین بن عبدالله

ابن عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم. مادرش اسماء دختر عبدالله بن عباس است. حسین تنها پسری به نام عبدالله داشته است.

حسین بن عبدالله به سال یکصد و چهل هجری در هشتاد و دو سالگی در مدینه در گذشته است. در آن هنگام محمد بن خالد بن عبدالله قسری حاکم مدینه بوده و همو بر پیکر حسین بن عبدالله نماز گزارده است. حسین از پدرش و از عکرمه روایت کرده است. محمد بن اسحاق و ابن جریر و حجاج بن ارطاة و شریک بن عبدالله و سلیمان بن بلال و عبدالله بن مبارک و ابوبکر بن ابی سبرة از او روایت کرده‌اند. با آنکه حسین پر حدیث بوده است ولی من ندیده‌ام که به حدیث او استناد کنند.

ابوجعفر منصور به عبدالله پسر حسین پیام داد و او را از مدینه پیش خود فرا خواند و عمه خود ام‌عیسی دختر علی بن عبدالله بن عباس را به همسری او درآورد، ولی ام‌عیسی برای او فرزندی نیاورد. عبدالله بن حسین در گذشت و ام‌عیسی دختر علی بن عبدالله از او ارث برد.

عباس بن عبدالله

ابن معبد بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم. مادرش ام‌محمد دختر عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب است. عباس یک فرزند آورده است: محمد که مادرش ام‌ایبها دختر محمد بن علی بن ابی طالب - محمد بن حنفیه - است. سفیان بن عیینة گاهی از عباس بن عبدالله بن معبد روایت نقل کرده است.

ابراهیم بن عبدالله

برادر پدری عباس است. مادرش کنیزی بوده است. ابراهیم این دو پسر را آورده است: محمد که ساکن شهر حیره شده است و داود، مادرشان میمونه دختر عباس بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بوده است.

محمد بن عمر

ابن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم، مادرش اسماء دختر عقیل بن ابی طالب است. محمد بن عمر این فرزندان را آورده است: عمر، عبدالله، عبیدالله که مادرشان خدیجه دختر دختر علی بن حسین بن علی بن ابی طالب بوده است.^۱ جعفر که مادرش أم هاشم دختر جعفر بن جعفر بن جعدة بن هُبیره بن ابی وهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم بوده است. از محمد بن عمر روایت شده است. او از پدر خود و هم از علی بن حسین - حضرت امام زین العابدین - حدیث شنیده است. مردی کم حدیث بوده و آغاز خلافت ابوالعباس سفاح را درک کرده است.

محمد بن عمرو^۲

ابن حسین بن علی بن ابی طالب. مادرش رَمْلَة دختر عقیل بن ابی طالب است. محمد بن عمرو این فرزندان را آورده است: حسن و رقیه که مادرشان حُمَیْدَة دختر محمد بن ابی سعد احول بن عقیل بن ابی طالب است. مادر حُمَیْدَة فاطمه صُغری دختر علی بن ابی طالب است. عمرو، عبدالله، عبیدالله که مادرشان خدیجه دختر علی بن حسین - حضرت سجاد - بوده است. محمد که مادرش رَمْلَة دختر سعید بن زید بن عمرو بن نُفَیل از خاندان عدی بن کعب است. و جعفر و داود که مادر هر یک کنیزی است. نسل محمد بن حسن بن علی بن ابی طالب منقرض شده و همگی در گذشته‌اند و هیچ کس از ایشان باقی نمانده است.

۱. محمد بن عمر به حضور حضرت سجاد رفت و آن حضرت دختر خویش خدیجه را به همسری او در آورد و این سه پسر نوادگان حضرت سجاد (ع) اند. برای آگاهی بیشتر در باره محمد بن عمر که به شصت و سه سالگی در گذشته است، به المجدی، ص ۲۴۴ مراجعه فرمایید.

۲. این شرح حال به چند جهت صحیح نیست و در هم ریخته است. نخست اینکه میان فرزندان حضرت سیدالشهدا عمر یا عمرو نبوده است و میان کتابهای عمده انساب چنین نامی نیامده است. دوم آنکه در شرح حال محمد بن عمر بن علی نوشته است که عمرو و عبدالله و عبیدالله فرزندان اویند و مادرشان خدیجه دختر حضرت سجاد بوده است! به احتمال قوی باید بخشی از این شرح حال مربوط به محمد بن حسن بن حسن بن علی (ع) باشد و چون نسخه‌های خطی در دسترس این بنده نیست نمی‌توانم اظهار نظر قطعی کنم - م.

عبدالله بن حسن

ابن حسن بن علی ابی طالب (ع). مادرش فاطمه دختر حسین بن علی بن ابی طالب است. عبدالله بن حسن این فرزندان را آورده است: محمد که به روزگار خلافت ابو جعفر منصور در مدینه کشته شده است و ابراهیم که او هم به روزگار خلافت منصور دوانیقی در باخمرا که از نواحی کوفه است کشته شده است و موسی و ادریس اکبر و هارون که این دو در کودکی در گذشته‌اند و فاطمه و زینب و رقیه و کلثم و ام‌کلثوم که مادرشان هند دختر ابی عبیده بن عبدالله بن زمعه بن اسود بن مطلب بن اسد بن عبدالعزی بن قُصی است. عیسی که در کودکی در گذشت و ادریس اصغر که سالار منطقه اندلس و بربر شده است و داود که مادرشان عاتکه دختر عبدالملک بن حارث شاعر بن خالد بن عاص بن هشام بن مغیره است. سلیمان و یحیی که سالار منطقه کوهستانی دیلم شده است و مادر این دو قریبه دختر رُکَیح بن ابی عبیده بن عبدالله بن زمعه بن اسود بن مطلب بن اسد است.

گوید: کنیه عبدالله بن حسن، ابو محمد بوده است.

عبدالله بن مسلمه بن قعنب از گفته مالک بن انس ما را خبر داد که می‌گفته است: * خودم عبدالله بن حسن را دیدم که نماز می‌گزارد و جامه خود را فرو هشته بود - یا بندهای آن را باز گذاشته بود.

عبدالعزیز بن عبدالله اویسی ما را خبر داد و گفت ابراهیم بن سعد برای من نقل کرد و گفت: * مردم را دیدم که کفش پنجه باریک می‌پوشیدند جز عبدالله بن حسن که کفش پنجه پهن و گیرد می‌پوشید.

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت حفص بن عمر برده آزاد کرده و وابسته عبدالله بن حسن مرا خبر داد و گفت: * عبدالله بن حسن را دیدم که وضو گرفت و بر کفشهای خود مسح کشید. گفتم: چنین مسح می‌کشی؟ گفت: آری، عمر بن خطاب هم چنین مسح می‌کشیده است و هر کس رفتار عمر را میان خود و خدا نمونه قرار دهد کار خود را استوار ساخته است.^۱

۱. قرینه‌ای به چشم می‌خورد که این گفته از روی نقیه و مصلحت بوده است.

واقعی می‌گوید: عبدالله بن حسن از پارسایان و مردی شریف و پرهیبت و کارساز و تیز زبان بوده است و دولت بنی‌عباس را درک کرده است. او در شهر انبار پیش ابوالعباس سفاح آمد. سفاح از او در باره پسرانش محمد و ابراهیم پرسید. پاسخ داد در صحرا زندگی می‌کنند، گوشه‌گیری و تنهایی را دوست می‌دارند.

حفص بن عمر مرا خبر داد و گفت: * عبدالله بن حسن پیش ابوالعباس سفاح که در شهر انبار بود رفت. سفاح او را خوشامد گفت و گرمی داشت و به خود نزدیک ساخت و نسبت به او چنان رفتار کرد که نسبت به هیچ کس چنان نکرده بود. گوید: سفاح شبها با او گفتگو و داستان‌سرایی می‌پرداخت. شبی تا نیمه شب با او سخن گفت. آن‌گاه صندوقچه‌ای را خواست و گشود و به عبدالله گفت: ای ابو محمد! به خدا سوگند این گهرهایی است که در اختیار امویان بوده و اینک در اختیار من است، و آن را با او قسمت کرد و نیمی از آن را به او بخشید. سفاح نیمه دیگر را پیش همسرش ام سلمه فرستاد و گفت: این در دست تو امانت باشد. سپس همچنان با یکدیگر به گفتگو پرداختند. در این هنگام سفاح چرت زد آن چنان که سرش به زیر افتاد. عبدالله بن حسن به این دو بیت مثل زد و خواند: «آیا حوشب را دیدی که چگونه کاخهایی می‌ساخت که بهره آن برای فرزندان بقیله بود، گویا آرزو دارد که عمری همچو عمر نوح داشته باشد و حال آنکه فرمان خدا هر شب ناگهان فرا می‌رسد»^۱.

گوید: ابوالعباس بیدار شد و به خود آمد و فهمید که عبدالله بن حسن این ابیات را خوانده است. گفت: ای ابو محمد در حضور من باید به این شعر مثل بزنی و حال آنکه رفتارم را نسبت به خود دیدی و چیزی از تو اندوخته نکردم. عبدالله بن حسن گفت: ای امیرالمومنین لغزشی بود که صورت گرفت و به خدا سوگند نظر خاصی نداشتم. اشعاری به اندیشه‌ام گذشت و به آن مثل زدم. اگر امیرالمومنین مصلحت بداند خطای مرا در این باره تحمل فرماید. سفاح گفت: آری چنان کردم. عبدالله بن حسن سپس به مدینه برگشت، و

۱. أَلَمْ تَرَ حَوْشِبًا أَمْسَى يُبْنِي
قصوراً نفعها لبني بَقِيلَةَ
بَوَئِلَ ان يُعَمَّرَ عُمَرَوْنُوحَ
وَأَمْرُ اللَّهِ يَطْرُقُ كُلَّ لَيْلَةٍ

این دو بیت با اندک تفاوت در مآخذ کهن و آثار معاصران محمد بن سعد آمده است ولی سراینده‌اش را مشخص نکرده‌اند. ابن قتیبة در المعارف، چاپ ثروت عکاشه، ص ۲۱۲ و عبون الاخبار، ج ۱، چاپ دارالکتب مصر، ص ۳۱۴ و ۲۱۱ این دو بیت را آورده است. ابن عبدربه نیز در عقد الفرید، ج ۵، ص ۷۴ و ج ۶ ص ۲۲۳ آن را آورده است. و هیچ کدام نوشته‌اند از کدام شاعر است. در عقد الفرید، ج ۵، حاشیه ص ۷۴ مصحح متن نوشته است که این ابیات در اغانی، ج ۱۸، چاپ بولاق، ص ۲۰۶ هم آمده است.

چون منصور دوانیقی به حکومت رسید در جستجوی محمد و ابراهیم پسران عبدالله برآمد و بر آن کار پافشاری کرد و آن دو در صحرا پنهان شدند. منصور دوانیقی به زیاد بن عبدالله حارثی^۱ فرمان داد به جستجوی آن دو پردازد و زیاد در آن کار امروز و فردا می‌کرد و در تعقیب و جستجوی آن دو کوشش نمی‌کرد. منصور او را از مدینه برکنار کرد و حکومت آن شهر را در اختیار محمد بن خالد بن عبدالله قسری نهاد و فرمانش داد که آن دو را جستجو کند. او هم در این کار چنان که شاید و باید کوشش نمی‌کرد با آنکه جایگاه آنان را می‌دانست ولی سواران را به جای دیگر گسیل می‌داشت و چون منصور از این کار آگاه شد بر او خشم گرفت و او را برکنار ساخت و ریاح بن عثمان بن حیان مژی را بر آن کار گماشت و دستور داد در دستگیری ایشان کوشش کند و در آن باره غافل نماند.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید، عبدالرحمان بن ابی‌الموالی مرا خبر داد و گفت: * ریاح با کوشش به جستجوی آن دو برآمد و در آن باره هیچ رعایت نکرد و چندان سخت گرفت که محمد و ابراهیم ترسیدند و شروع به گریز از جایی به جای دیگر کردند. منصور از پنهان شدن و گریز آن دو اندوهگین شد و به ریاح نوشت که پدرشان یعنی عبدالله بن حسن و برادران او حسن و داود و ابراهیم و محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان را که برادر مادری ایشان بود با تنی چند از دیگر خویشاوندان آنان را بگیرد و در بند کشد و پیش او گسیل دارد. منصور در آن سال به حج آمده بود و آن گروه در ربنده پیش منصور رسیدند. عبدالرحمان بن ابی‌الموالی که راوی این حدیث است گوید: منصور نوشته بود مرا هم بگیرند و همراه ایشان پیش او گسیل دارند. گوید: مرا در حالی که برای حج تلبیه گفته بودم گرفتند و در بند آهنین کشیدند و بردند و من هم در ربنده به آنان پیوستم.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید: من که در آن روزگار جوانی در حد بلوغ بودم دیدم که عبدالله بن حسن و افراد خانواده‌اش را پس از نماز عصر از محل خانه مروان بیرون آوردند و همگی بسته به زنجیر بودند و آنان را به شتران بدون جل و کجاوه‌های بدون روپوش سوار کردند و بردند. عبدالرحمان بن ابی‌الموالی می‌گوید: حدود چهار صد تن از مردم قبایل جهینه و مژنیة و دیگر قبایل را گرفتند و همراه ایشان بودند و من همگان را در ربنده دیدم که با دستهای بسته در آفتاب بازداشته بودند.

۱. زیاد دومین حاکم مدینه در روزگار عباسیان است که از سال ۱۳۳ تا ۱۴۱ هجری بر سر کار بود به معجم الانساب، زامبورا، ص ۳۶ مراجعه فرمایید.

عبدالرحمان بن ابی الموالی گوید: من هم همراه عبدالله بن حسن و خاندان او زندانی شدم و چون منصور پس از انجام حج به ربه رسیده، عبدالله بن حسن از او تقاضای ملاقات کرد. منصور پذیرفت و عبدالله تا هنگام مرگ خود دیگر او را ندید.

عبدالرحمان می گوید: منصور از میان همه مرا احضار کرد و چون مرا پیش او بردند عیسی بن علی هم حضور داشت. عیسی همینکه مرا دید گفت: آری ای امیرالمومنین این هموست که اگر بر او سخت بگیری از جایگاه ایشان آگاهت می سازد. من نزدیک رفتم و سلام دادم. منصور گفت: سلام خدا بر تو مباد، آن دو تبهکار پسران تبهکار کجایند؟ همان دو دروغگوی پسران دروغگو؟ گفتم: ای امیرالمومنین آیا راستی در حضور تو سودی برای من خواهد داشت؟ گفت: چه می خواهی بگویی؟ گفتم: من زن طلاق و فلان و بهمان باشم اگر جای ایشان را بدانم. از من پذیرفت و گفت: تازیانه بیاورید، آوردند. دژخیم مرا میان فلک بر پا داشت و چهار صد تازیانه بر من زد. و تا هنگامی که فلک را برداشتند به آن دست نیازیدم، و مرا بر همان حال پیش یارانم برگرداندند.

منصور پس از من محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان را که معروف به دیباج و پدر همسر ابراهیم بن عبدالله بود احضار کرد. و چون او را پیش منصور بردند، گفت: درباره این دو دروغگو به من خبر بده چه کرده اند و کجایند؟ دیباج گفت: ای امیرالمومنین به خدا سوگند در باره ایشان خبری نمی دانم. منصور گفت: باید مرا آگاه سازی. دیباج گفت: من به تو گفتم و به خدا سوگند که راست می گویم. آری پیش از این خبر آنان را داشتم ولی اینک به خدا سوگند خبری از ایشان ندارم. منصور گفت: پیراهن از تنش بیرون آورید و چنان کردند و در حالی که دستهایش را باغل جامعه به گردنش بسته بودند او را صد تازیانه زدند. چون این کار تمام شد او را از پیش منصور بیرون آوردند. پیراهنی کتانی قهستانی بر روی زخمهای خود پوشید و او را پیش ما آوردند و به خدا سوگند آن پیراهن چنان به خون زخمهایش چسبیده شد که نتوانستند آن را از تن او بیرون آورند و سرانجام ماده بزی را آوردند و شیرش را بر آن پیراهن دوشیدند و آن گاه آن را بیرون آوردند و به مداوای دیباج پرداختند.

منصور فرمان داد ایشان را به عراق برند و ما را آن جا بردند و در زندان کاخ هاشمیه زندانی کردند. نخستین کس که در آن زندان در گذشت عبدالله بن حسن بود. زندانبان آمد و گفت: هر یک از شما که با او خویشاوندی نزدیکتر دارد بیاید و بر پیکر عبدالله نماز بگذارد.

برادرش حسن پسر حسن مثنی رفت و بر پیکر او نماز گزارد. پس از عبدالله، برادرش حسن در گذشت. محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان را بردند تا بر او نماز گزارد. سپس محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان در گذشت. سرش را جدا کردند و با گروهی از هواخواهان بنی عباس به خراسان فرستادند تا در همه مناطق آن جا بگردانند. آنان سوگند می خوردند که این سر محمد بن عبدالله بن فاطمه دختر رسول خداست! تا برای مردم چنین شبهه‌ای فراهم آورند که سر محمد بن عبدالله بن حسن است که خراسانیان در روایات چنان یافته بودند که او بر منصور خروج خواهد کرد.^۱

عبدالرحمان بن ابی الموالی می گوید: علی بن حسن بن حسین^۲ بن حسن بن علی بن ابی طالب که پدر حسین بن علی شهید فح^۳ است در آن زندان با ما زندانی بود. علی بن حسن از برتر مردم روزگار خویش از جهت عبادت و زهد و پارسایی بود. او به هیچ یک از افراد خانواده خود حتی یک دانه خرما از نخلستانهایی که سفاح و منصور در اختیارشان گذاشته بودند نخوراند و خود نیز نخورد. از آبهای آن زمینها نه می آشامید و نه وضو می گرفت. همسر علی بن حسن دختر عمویش، زینب دختر عبدالله بن حسن بن حسن بود که او هم سخت پارسا بود. گفته می شد در مدینه هیچ زن و شوهری از آن دو پارسا تر نبوده‌اند.

زندانیان زندان هاشمیه به سبب کوششی که از علی بن حسن در عبادت دید او را دوست و گرامی می داشت و به او مهر می ورزید. از این روی برای او بالشی آورد و گفت: این را زیر سر خود بگذار و بر آن استراحت کن. علی پدر خود حسن را برای آن سزاوارتر دید و آن را به او داد. پدر او را گفت: پسرکم! عمویت عبدالله بن حسن سزاوارتر است و آن را برای عبدالله فرستاد. عبدالله گفت: ای برادر! این برادر بینوای ما یعنی محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان که به سبب ما گرفتار شده و او را آن چنان که می دانی زده‌اند سزاوارتر است. آن بالش را برای او فرستاد و پیام داد تو مردی لاغر و نزاری باید که این زیر سر تو باشد. محمد آن را پذیرفت و آن بالش زیر سر او قرار داشت.

۱. برای آگاهی بیشتر از ستم منصور دوانیقی نسبت به سادات علوی به ویژه سادات حسنی به بحث مفصل ابوالفرج اصفهانی در *مقاتل الطالبین*، نجف، چاپ ۱۳۸۵ ق، ص ۲۲۶-۱۱۸ مراجعه فرمایید.

۲. بدون تردید «حسین» اشتباه و غلط چاپی است و حسن صحیح است.

۳. برای آگاهی بیشتر از واقعه فح و شهادت حسین بن علی که به سال ۱۶۹ هجری بوده است. به تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۲۱۵ و *مقاتل الطالبین*، ص ۳۰۸-۲۲۸ مراجعه فرمایید.